



ایران ورجاوند

مجله ایران‌شناسی | سال ۱۴ | شماره ۶ | بهار و تابستان ۱۴۰۰ | ۳۰۰۰۰ تومان

- ◆ سفال و جوامع انسانی
- ◆ شهرنشینی ری در دوره سلجوقی
- ◆ آیین و شیوه تدفین ایل‌های غرب زاگرس مرکزی
- ◆ الگوهای هندسی شبه‌متناوب در نقش‌های گنبد کبود مراغه
- ◆ هیئت سیاسی پادشاهی حمیر در دربار بهرام دوم ساسانی در بیشاپور
- ◆ پیکره مفرغین شیر دوره هخامنشی از بُسته فارغان، حاجی آباد هرمزگان
- ◆ سر نخعی از محل کشف ظرف‌های سیمین دوره ساسانی سرپل زهاب، کرمانشاه
- ◆ درباره توسعه مهر و مهر و موم در زمان ساسانی، عملکرد: رویکردی میان‌رودانی

ایران ورجاوند

ایران ورجاوند زنده است



دوفصلنامه ایران شناسی

سال ۴ | شماره ۶ | بهار و تابستان ۱۴۰۰ | ۱۵۸ صفحه |
شماره ثبت مجله: ۸۰۶۸۸ | شماره ثبت نشان: ۲۹۶۲۹۸ |
صاحب امتیاز و مدیر و سردبیر: دکتر شاهین آریامنش |
مدیر داخلی: هوشنگ رستمی |

نشان مجله ایران ورجاوند برگرفته از گچبری ساسانی یافت شده از تیسفون عراق مربوط به دوره ساسانی است. داستان این گچبری به سال‌ها پیش بازمی‌گردد هنگامی که اسکار رویتر باستان‌شناس آلمانی همراه گروهش در سال ۱۹۲۹ میلادی در تیسفون در محدوده ساختمان بزرگی با نام معارید در حدود ۳ کیلومتری تاق کسری و ۱/۷۵ کیلومتری شمال دهکده سلمان پاک به کاوش‌های باستان‌شناسی پرداخت که در این کاوش‌ها از محلی که سپس تر خانه معارید ۶ نام گرفت شماری صفحه‌های گچبری گرد به دست آورد که در میان آنها صفحه‌گردی با دو بال گشوده شده از روبه‌رو وجود داشت که این دو بال، نشانی به شکل هلال ماه را دربر گرفته‌اند. این گچبری در موزه برلین آلمان نگهداری می‌شود.

عکس: نیم‌تنه پادشاه ساسانی که تاج آن نشان دهنده شاپور دوم یا بهرام پنجم است که از کیش در عراق یافت شده است. © موزه تاریخ طبیعی فیلد

تهران: صندوق پستی ۵۶۹-۱۴۵۱۵

www.iranvarjavand.ir

Iranvarjavand@hotmail.com

۰۹۳۹۵۹۶۹۴۶۶



چاپخانه: ایران کهن

همه حقوق این اثر برای ایران ورجاوند محفوظ است. تکثیر، انتشار، چاپ و بازنویسی این اثر یا بخشی از آن به هر شیوه همچون رونوشت، انتشار الکترونیکی، ضبط و ذخیره روی سی دی و چیزهایی از این دست بدون موافقت کتبی و قبلی مجله ایران ورجاوند ممنوع است | با همکاری گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن |



”سیاهه“

مقاله

- ۴ پیکره مفرغین شیر دوره هخامنشی از بستانه فارغان، حاجی آباد هرمزگان | مهدی رهبر و مهدی خلیلی
در باره توسعه مهر و مهر و موم در زمان ساسانی، عملکرد: رویکردی میان‌رودانی | نیلز سی. ریتر، ترجمه زهرا
۱۲ فلاحی یارولی و رضا مهربانی
- ۲۵ هیئت سیاسی پادشاهی حمیر در دربار بهرام دوم ساسانی در بیشاپور | برونو اورلت، ترجمه نیکنام نجیب
۳۲ سر نخ از محل کشف ظرف‌های سیمین دوره ساسانی سرپل زهاب، کرمانشاه | سجاد علی بیگی
۳۷ الگوهای هندسی شبه‌متناوب در نقش‌های گنبد کبود مراغه | داریوش احمدی
۵۲ شهرنشینی ری در دوره سلجوقی | روکو رنته، گرین د پاسکوله، ترجمه محسن سعادت
۶۹ آیین و شیوه تدفین ایل‌های غرب زاگرس مرکزی | علی نوراللهی
۱۰۴ سفال و جوامع انسانی | کرول کرامر، ترجمه مجتبی چرمچیان و حمزه خردمند

یادنامه

- ۱۳۵ فیروز باستان‌شناسی ایران

درگذشتگان

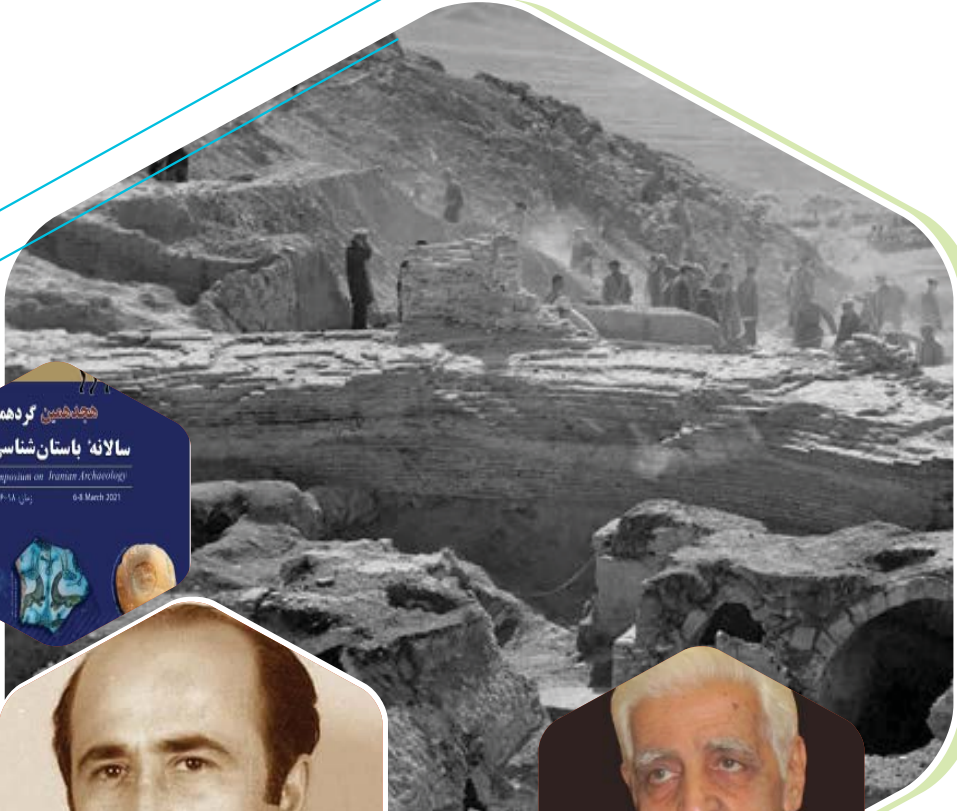
- ۱۴۵ درگذشتگان ایران‌شناسی | آرشاک ایروانیان

پیشخوان

- ۱۴۷ معرفی کتاب راهنمای باستان‌شناسی اسلامی | حسین صبری

گزارش

- ۱۵۳ هجدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران



سفال و جوامع انسانی*

کرول کرامر

ترجمهٔ مجتبی چرمچیان** و حمزه خردمند***

**دانش آموختهٔ کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ابهر

***دانشجوی کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه رازی، کرمانشاه

مقدمه

به ارائهٔ گزینه‌هایی به نسبت ساده‌انگارانه در همسان پنداری گروهی از دست‌ساخته‌ها با گروه‌هایی «قومی» است. مقالهٔ حاضر مطالعه‌ای موردی است که در آن، گونه‌ای از دست‌ساخته‌ها (سفال نوع خابور) را که پیش‌تر به یک گروه قومی (هوری‌ها) نسبت داده شده بود^۱ با نگاهی به پیشنهادی جایگزین و تفسیری که هنوز به بوتهٔ آزمایش در نیامده، مورد بررسی قرار خواهد داد. در این نوشتار پیشنهاد می‌شود

یکی از دغدغه‌های اساسی باستان‌شناسی، توضیح رابطهٔ میان دست‌ساخته‌ها و جوامع انسانی است. بازشناسی و تشریح یک کارکرد متفاوت برای مصنوعات ساختهٔ دست بشر به گونه‌ای فزاینده به تلقی نادرست از آن‌ها نیز خواهد انجامید، در عوض برخی از این تحلیل‌ها هم بر روی تنوع کاربردی یافته‌ها تمرکز دارد که این امر تا حدی متأثر از تمایل

*این مقاله برگردانی است از:

Kramer, Carol, 1977, *Pots and Peoples, Mountains and Lowlands: Essays in the Archaeology of Greater Mesopotamia*, edited by L.D. Levine and T.C. Young, jr. Malibu, Undena Publications, pp. 91-112

از آقای دکتر سجاد علی بیگی برای پیشنهاد ترجمهٔ این مقاله و ویرایش آن سپاسگزاریم.

۱) برای نمونه (Binford and Binford, 1966) را با (Bordes, 1961) مقایسه کنید.

۲) بنگرید به: (Mallowan, 1956:23)، (Welker, 1948:218) و (Thomas, 1967:69). همچنین بنگرید به نوشته‌های: (Perkins, 1954:50f)، (Porada, 1965:172) و (Speiser, 1933:273) که به شباهت سفال نوع خابور با سایر سفالینه‌های خاورمیانه اشاره داشته و منشأ آن را به خارج از منطقه منتسب می‌دانند. هرودا در (۱۹۵۸) اظهار داشت که سفال نوع خابور نشان دهندهٔ آمیختگی فرهنگی بومیان با مهاجران هوری است؛ در نتیجه این گونهٔ سفالی یک پیشرفت ترکیبی اما بومی محسوب می‌شود. اخیراً (Hrouda, 1971:184) سفال نوع خابور متأخر را به هوریان نسبت داده و خاطر نشان می‌کند که سفال نوع خابور متقدم را می‌توان هم افق با امپراتوری آشور دانست؛ اما هیچ کوششی در راستای توضیح این همگون‌سازی به عمل نیاورده است. تخمین‌های مشابهی نیز در مقولهٔ سفال و قوم‌نگاری خاورمیانه توسط (Epstein, 1966)، (Kenyon, 1966) و (Young, 1967) پیشنهاد شده است.

که موضوعاتی همچون تعاملات پیچیده اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در توزیع مکانی و زمانی سفال نوع خابور و گونه‌های مرتبط با آن تأثیرگذار بوده، و انتساب این گونه سفالی به یک گروه قومی خاص دیدگاهی ساده انگارانه، ناآگاهانه و غیر قابل توجیه در پاسخ به داده‌های موجود است. در ادامه نیز با معرفی اجمالی داده‌های باستان‌شناختی، به برخی از اشارات تاریخی و قوم‌شناختی به‌طور خلاصه پرداخته خواهد شد، و برخی از استلزامات در مورد ترکیب این داده‌ها برای بررسی مشکلات باستان‌شناختی مشابه مورد بحث قرار خواهد گرفت.

داده‌های باستان‌شناختی

سفال نوع خابور دربرگیرنده انواع گوناگونی از ظروف منقوش، چرخ‌ساز و نخودی رنگ است که در سراسر میان‌رودان شمالی^۱ یافت

شده و قدمت آن به اوایل هزاره دوم پیش از میلاد می‌رسد. برای نخستین بار در نوشته‌های مالووان با نام این سنت سفالی مواجه می‌شویم که وی آن را در کاوش شماری از محوطه‌های کرانه رود خابور در شمال شرقی سوریه کشف کرد. محوطه چغابازار نیز که به‌عنوان خاستگاه اصلی این گونه سفالی شناخته می‌شود در نوشتار حاضر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.^۲ درحالی‌که شناخته‌شده‌ترین و فروان‌ترین انواع آن را در میان‌رودان شمالی مشاهده می‌نماییم، نمونه‌هایی پراکنده و محدود از آن و سفال‌هایی کاملاً همگون با آن، از چندین محوطه دورتر از این حوزه جغرافیایی از جمله حسنلو و دینخواه‌تپه در آذربایجان ایران نیز گزارش شده است.^۳ سفال گونه خابور در چندین محوطه به همراه کتیبه‌های خط میخی یافت شده، و بر این اساس ممکن است بتوان قدمت آن را با دقت بیشتری بیان نمود. در حال حاضر این امکان

۱ در اینجا منظور از میان‌رودان شمالی گستره‌ای شامل نواحی جنوب شرقی ترکیه، شمال عراق و شمال شرقی سوریه است؛ حوزه‌ای که به کوه‌های آمانوس (Amanus)، آنتی‌توروس (Anti-Taurus)، رشته کوه‌های زاگرس و انحنای جنوبی رود فرات در حول و حوش بخش وسیع شمالی و ناحیه عمیق حوضه آبریز دریاچه ثرثار (Tharthar) محدود می‌شود.

۲ برای توصیف و مشاهده تصاویر سفال نوع خابور بنگرید به: (Mallowan, 1936; 1937; 1947) و (Hrou- da, 1957). در واقع سفال نوع خابور (همان‌طور که توسط مالووان تعریف و به تصویر کشیده شده است)، یکی از انواع سفال‌های زمخت نخودی دارای نقوش تیره ساخته شده در بخش‌های مرکزی ترکیه است که از طریق کیلیکیه (Cilicia)، سوریه، میان‌رودان شمالی و کوه‌های زاگرس از آذربایجان تا فارس پراکنده شده است و این گستردگی حوزه پراکنش، پرسشی اساسی است که در اینجا نمی‌توان به بحث پیرامون آن پرداخت. این مشکل مختص به این دوره نیست؛ و همین مسأله را در مورد انواع مختلفی از سفال‌های دوران حلف و عبید نیز شاهدیم که در پژوهشی جداگانه مورد مطالعه قرار گرفته است (LeBlanc and Watson, 1973). مشکلی که در بخش پایانی این مقاله به آن اشاره شده، این است که ما هنوز تفاوت‌های (و البته شباهت‌ها) گونه‌شناختی شاخصی را برای این گونه سفالی تعریف نکرده‌ایم. برای مثال: سفال نوع کیلیکیه، سفال نوع خابور، سفال‌های منقوش گودین III و گونه‌هایی دیگر، ترتیبی است که ما برای بیان تفاوت در حوزه‌های فرهنگی و روابط بین آن فرهنگ‌ها اتخاذ کرده‌ایم و این مسأله تحت عنوان سنت‌های سفالی بازتاب می‌یابد.

۳ این محوطه‌ها توسط موزه دانشگاه و پروژه ایران موزه هنر متروپولیتن به سرپرستی رابرت ایچ. دایسون (Robert H. Dyson, Jr.) مورد کاوش قرار گرفته است. لایه VI حسنلو به لحاظ گاه‌شناختی هم‌اقد با سنت سفالی دینخواه IV است؛ با این حال، کاوش‌های دینخواه، مجموعه بزرگ‌تری مربوط به همین بازه زمانی را نسبت به آنچه در فضاهای کوچک کاوش در حسنلو به‌دست آمده را در اختیارمان قرار می‌دهد.

وجود دارد که تا حدودی به جزئیات بیش‌تری در این رابطه پرداخته شود.

پژوهش اخیر نگارنده که در مورد لایه‌نگاری بر اساس سفال نوع خابور به انتشار رسیده، و در آن تجزیه و تحلیل کل مجموعه سفالی دینخواه IV نیز لحاظ شده است، نشان می‌دهد که در بسیاری از محوطه‌های موجود در میان‌رودان شمالی تعداد معدودی گونه‌های سفالی هم‌افق با سفال نوع خابور وجود دارد.^۱ حوزه پراکنش جغرافیایی سفال نوع خابور و مجموعه سفالی مرتبط با آن که موقتاً در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفت نشان داد که این گستره از غرب به ناحیه فرات میانه، از جنوب به نواحی هم‌بارش با میزان تقریبی ۳۰۰ میلی‌متر (شمال بغداد)، و از شرق به رشته‌کوه‌های زاگرس محدود می‌شود. هیچ مدرک مستدلی برای اینکه بتوانیم محدوده شمالی حوزه پراکنش سفال نوع خابور را ترسیم نماییم وجود ندارد، اما به نظر نمی‌رسد که این محدوده تا شمال کوه‌های توروس و آنتی‌توروس رسیده باشد. از نظر جغرافیایی در تعداد اندکی از محوطه‌هایی که در آن‌ها سفال نوع خابور با فراوانی به نسبت زیاد یافت می‌شود، این گونه سفالی با همراهی شمار معدودی از گونه‌های سفالی میان‌رودان شمالی گزارش شده است.^۲ وجود اینگونه سفالینه‌ها در تعداد کم و با

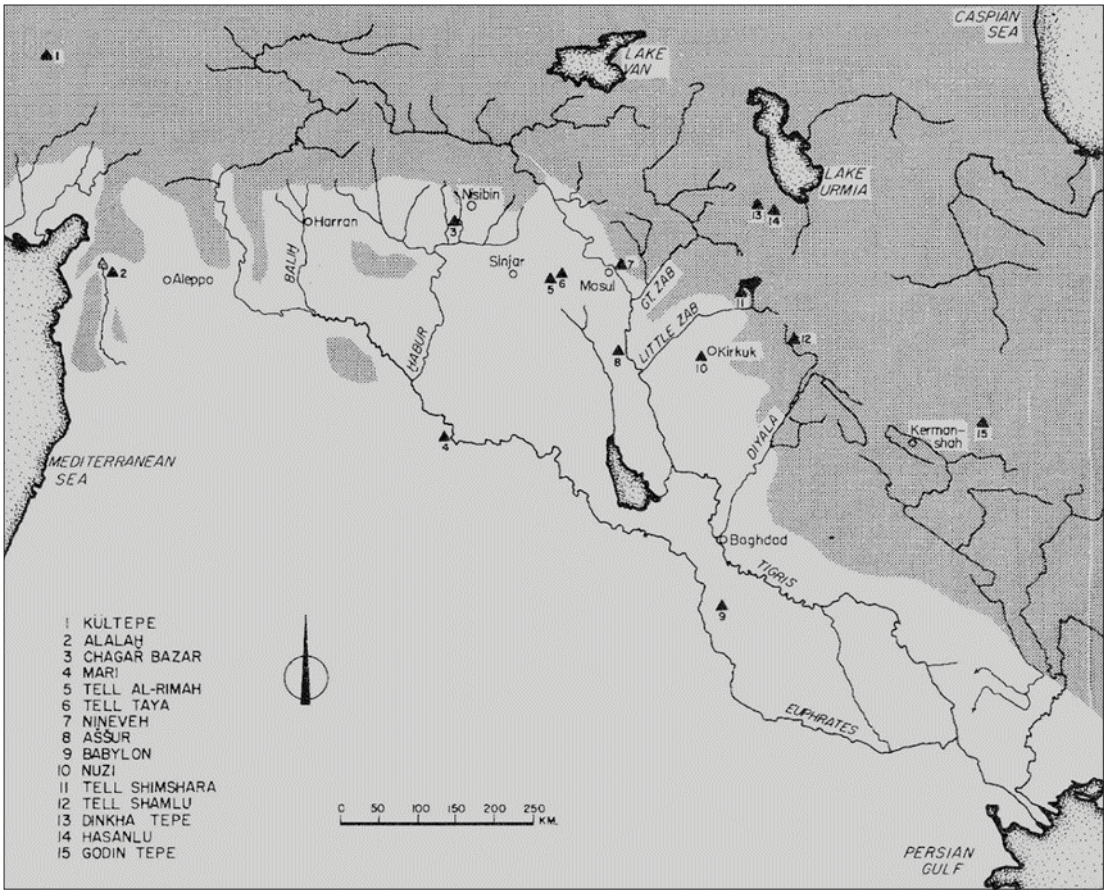
تفاوت‌هایی بنیادین، نشان می‌دهد که حضور آن‌ها در چنین محوطه‌هایی را باید به دلایلی متفاوت از علل توزیع آن‌ها در میان‌رودان شمالی مرتبط دانست. تا زمانی که امکان استفاده از واژگان سنتی وجود داشته و به صورت آزمایشی وجود «مناطق فرهنگی» مختلف پیشنهاد می‌شود، چنین نظراتی، بیش‌تر یک توصیف است تا اینکه دارای ارزشی روشنگرانه باشد. استنتاج ناهمسانی‌های عمده فرهنگی بر اساس تفاوت‌های موجود میان مجموعه‌های سفالی می‌تواند متأثر از توزیع هم‌زمان سایر شواهد باستان‌شناختی هم‌دوره باشد (مانند ابزارهای سنگی و فلزی، سازه‌های معماری، داده‌های تدفینی)^۳، اما هنوز هیچ‌گونه تلاشی در این زمینه صورت نگرفته است.

متون میخی یافت شده به همراه سفال نوع خابور از محوطه‌هایی چون چغابازار (Chagar Bazar) و تل الریماح (Tell al-Rimah) نشان می‌دهد که این سفال را می‌توان به دوره حکمرانی شمش‌ی ادد اول شاه آشور (-Šamši- Adad I) و زیمری‌لیم شاه ماری (-Zimri-Lim)، از پادشاهان اوایل هزاره دوم پم نسبت داد، بنابراین به ما این امکان را می‌دهد که بازه زمانی کوچک‌تر ۶۵ ساله‌ای را از اواخر قرن نوزده تا اوایل قرن هجده پیش از میلاد به آن اختصاص

1 (Hamlin, 1971; 1974).

۲ محوطه‌هایی همچون تیلمن هیوک (Tilmen Hüyük) (Alkim, 1969)، کول‌تپه (Kültepe) (Emre, 1963)، ماری (Mari) (Parrot, 1956; 1959)، آلالاخ (Alalah) (Woolley, 1955) و شاید محوطه‌هایی در منطقه زاگرس همچون تل شمشارا (Tell Shimshara) (مشاهده شخصی) و تل شاملو (Tell Shamlu) (al-Janabi, 1961) را بتوان در این دسته‌بندی جای داد. نتیجه پژوهش در مورد داده‌های فرهنگی هزاره دوم پم از تل شمشارا هنوز منتشر نشده است. اجازه پژوهش بر روی سفال‌ها به دکتر بوهل ریس (Dr. Buhl-Riis) از موزه ملی دانمارک (Danish National Museum) داده شد و سپس دکتر پدر مورتسن (Dr. Peder Mortensen) از دانشگاه آرهوس (Aarhus University) مرا در این امر یاری نمود. نظرات من در ادامه این نوشتار پیرامون بحث کمی (کمبود) و مقایسه نمونه‌ها، در مورد کلیه این محوطه‌ها اعمال می‌شود.

۳ بنگرید به: (Binford, 1968) به‌ویژه صص ۲۰-۱۸.



دهیم. داده‌های زبان‌شناختی (کتیبه‌های مکشوفه به همراه قطعه سفال‌ها) کشف شده از کول‌تپه، که محوطه‌ای در ترکیه و دارای یک کلونی نشین بازرگانی آشوری است، نشان می‌دهد که تاریخ ذکر شده در بالا برای سفال نوع خابور را باید تا مدت زمان نامعلومی پس از روزگار به سلطنت رسیدن شمش ادد اول در ۱۹۰۰ پم به جلو برد.^۲

شواهد زبان‌شناختی برای تاریخگذاری جدیدترین سفال‌های نوع خابور نیز کم‌تر از

حد مطلوب، دارای قطعیت است. سفال نوع نوزی (Nuzi ware)، که بر اساس شواهد زبان‌شناختی تا قرن شانزدهم قابل تاریخگذاری است، در چندین محوطه بیش از سفال نوع خابور مورد استفاده قرار گرفته، و بر این اساس امکان یک تاریخگذاری بسیار نسبی (*Terminus ante quem*) و غیر قابل استناد برای سفال نوع خابور را در حدود سال‌های ۱۵۵۰ یا ۱۶۰۰ پم فراهم می‌کند. دیوار نگاشته‌ها نیز فقط با همراهی آزمایش گرماتابی

۱ بر اساس گاهشماری میانه، از به سلطنت رسیدن شمش ادد اول تا انتهای دوران حکمرانی حمورابی اول (Ham-murapi I) در بابل، یعنی از حدود ۱۸۱۵ تا ۱۷۵۰ پیش از میلاد (رجوع کنید به Hayes, Rowton and Stubbings, 1962).

2 (Hamlin, 1971:303; Orlin, 1970:246; Oates, 1968; Balkan, 1955).

(Thermoluminescence) انجام شده بر روی قطعه سفال‌های خابور مکشوفه از دینخواه‌تپه و نمونه‌های کربن ۱۴ مکشوفه از دینخواه و حسنلو اعتبارسنجی می‌شود. شواهد زبان‌شناختی و همچنین دیگر روش‌ها برای تاریخ‌گذاری مجموعه سفال‌های نوع خابور در این محدوده جغرافیایی راهگشا نبوده و این مدارک یا دوره‌ای قدیمی‌تر را نشان می‌دهند و یا جدیدتر؛ به بیان دیگر، هیچ‌گونه شواهدی دال بر توجیه یک «تأخیر زمانی در هم‌وشانی فرهنگی^۲» در محوطه وجود ندارد. بر این اساس به دلیل کمبود شواهد متقن برای تعیین قدمت دقیق، مجموعه حاضر را در بازه زمانی بین سال‌های حدود ۱۹۰۰ تا ۱۶۰۰ پیش از میلاد تاریخ‌گذاری می‌کنیم، هرچند که این محدوده زمانی ممکن است تا حدی کوتاه‌تر نیز باشد.^۳

چندین چالش در مسیر تحلیل و تفسیر داده‌های باستان‌شناختی پیش‌گفته، مطرح است. این دشواری‌ها نه تنها منحصر به سفال‌های نوع خابور نیست، بلکه به باستان‌شناسی منطقه خاورمیانه نیز محدود نمی‌شود، بنابراین با بیانی ساده‌تر و مفاهیم گسترده‌تر پیرامونشان، در ادامه به بحث خواهیم پرداخت.

سفال نوع خابور به‌وسیله کاوشگران مختلف به‌درستی بازشناسی می‌شود، و معمولاً از سایر گونه‌های سفالی معاصر با خود، بهتر و کامل‌تر توصیف شده است. گوناگونی نظرات ارائه شده پیرامون سفال خابور و دیگر سنت‌های سفالی هم‌افق با آن، و توصیفاتی با جزئیات به‌نسبت بیش‌تر در باب سفال نوع خابور، مشکلات بنیادین در مسیر تجزیه و تحلیل داده‌های باستان‌شناختی موجود را افزایش داده و این دشواری، فقط از طریق پالایش گزارشات منتشر شده توسط نویسندگان مختلف خاتمه می‌یابد. برای نمونه، پیرامون ارجاعات منتشر شده به‌ویژه در خصوص سفال‌های ساده مشابه با سفال نوع خابور که از چغابازار به‌دست آمده، کمبودی مشاهده نمی‌شود و این ضرورتاً به این معنی است که چنین هم‌زمانی در محوطه‌های دیگر به چشم نخورده است، اما همین می‌تواند این استنباط را برای برخی از کاوشگران دیگر محوطه‌ها نیز پیش‌آورد که توصیف این گونه‌های سفالی، چندان هم الزامی نبوده است. گزینش گونه مورد نظر برای انتشار داده‌ها (که در بسیاری از مواقع به واسطه ویژگی‌های نقوش تزئینی‌شان تشخیص داده نمی‌شود) تطبیق توصیفات ارائه

۱ برای دستیابی به فهرستی از تاریخ‌ها مقایسه شود با (Hamlin, 1974:130)

۲ [اصطلاح (sloping horizon) در واقع اشاره به اختلاف زمانی موجود در تاریخ‌گذاری مواد فرهنگی و بقایای مشترک بین چندین محوطه دارد. برای مثال فرض کنید یک تکنیک سفالگری در سال صفر در محوطه A ابداع شده است. این امکان وجود دارد که همین تکنیک در حدود ۲۰ سال دیگر به محوطه B رسیده باشد و در طول این مدت اقوام ساکن در محوطه A به روش‌ها و ابداعات جدیدتری دست یابند در حالی‌که تکنیک مذکور برای ساکنان محوطه B پدیده‌ای نوظهور محسوب می‌گردد. در این صورت برای تاریخ‌گذاری مواد فرهنگی همگون در محوطه‌های دور و نزدیک باید آن‌ها را در قالب مجموعه‌ای از متغیرها مورد بررسی قرار داد و نمی‌توان قدمت آن‌ها را برای تمام محوطه‌ها یکسان در نظر گرفت. م.]

۳ لازم به ذکر است که اکثر محوطه‌های دارای سفال نوع خابور که از آن‌ها الواح میخی هم‌عصر به‌دست آمد، پیش از ابداع روش سالیابی به وسیله کربن ۱۴ مورد کاوش قرار گرفته بودند؛ از دیگر سو، محوطه‌هایی هم که از آن‌ها برای آزمایش‌های کربن ۱۴ نمونه‌برداری انجام گرفته، فاقد کتیبه میخی هستند. از این رو، نخستین یافته‌ها جهت گاه‌نگاری سفال نوع خابور، تا حدودی غیر قابل‌سنجش است.

شده متفاوت در مورد محوطه‌ها را با دشواری روبه‌رو ساخته، و اعتبار اظهار نظرها را که تا اندازه‌ای به قابلیت قیاس‌پذیری نمونه مورد مطالعه وابسته است، محدود می‌نماید. در ضمن، هیچ گزارشی در مورد یک محوطه دارای سفال نوع خابور منتشر نشده که ویژگی مجموعه سفال‌های کل ادوار استقرار آن توصیف شده باشد، بنابراین می‌توان نسبت به حضور یا عدم حضور انواع دیگر گونه‌های سفالی، توجه بیش‌تری معطوف داشت (در مقابل برای مثال، تفاوت‌های کمی‌تری یک گونه خاص در یک لایه نسبت به لایه دیگر و یا در یک محوطه نسبت به محوطه‌ای دیگر). مبنای تشخیص انواع گونه‌ها غالباً با صراحت بیان نمی‌شود، و معیارها برای تعیین ویژگی‌های گونه‌شناختی بین یک نویسنده با نویسنده دیگر متفاوت است. در گزارشات باستان‌شناختی با توصیف مشروح و ارائه شواهد تصویری از ویژگی‌های گونه‌شناختی همه فرم‌های ظروف سفالی مکشوفه و توصیف یک مجموعه بزرگ از قطعه سفال‌ها و به‌علاوه تأکید بر مشکلات اساسی پیش روی مقایسه داده‌ها، ممکن است ماهیت و جزئیات تجزیه و تحلیل‌ها دستخوش تغییرات معنا داری گردد. مشکل آنجایی جدی‌تر می‌شود که به واسطه انجام کاوش، تجزیه و تحلیل و انتشار داده‌ها به این حقیقت دست می‌یابیم که وجود یک گونه سفالی در یک محوطه خاص، نمی‌تواند دلیلی بر حضور یک گروه قومی خاص در آن‌جا باشد.

۱ برای مثال بنگرید به (Barth 1969).

انسان‌شناسان اجتماعی که بر روی نمونه‌های زنده و امروزی کار می‌کنند غالباً در پرداختن به جزئیات شاخصه‌های قومی متفاوت یک گروه از گروه دیگر با مشکل مواجه می‌شوند (این ممکن است شامل موارد متفاوتی از جمله پوشاک، رژیم غذایی، وجه تسمیه آن گروه قومی، مذهب، زبان و تعلق آن به یک تیره نژادی خاص باشد، که برخی از این ویژگی‌ها را نمی‌توان به وسیله بقایای باستان‌شناختی استنتاج نمود).^۱ قومیت می‌تواند برای افراد مختلف، معانی متفاوتی داشته باشد و زمانی که از منظر پیش از تاریخ به آن نگریسته شود می‌تواند به‌عنوان یک ساختار نظری سودمند مورد استفاده قرار گیرد. به بیانی ساده‌تر، ارائه یک تعریف برای هر یک از گروه‌های قومیتی می‌تواند مشکلاتی ساختاری بر سر راه کار بر روی داده‌ها را برای باستان‌شناسان ایجاد کند، داده‌هایی که با آنچه در دسترس انسان‌شناسان اجتماعی است تفاوت اساسی داشته، و محدودتر است، حداقل در حدی که باستان‌شناسان نتوانند پای صحبت افرادی بنشینند که آن آثار هنری و دیگر بقایای هویتی آن گروه خاص را ساخته و آن‌ها را به‌کار برده‌اند. در پایان، تا زمانی که شاخصه‌های قومیتی همانند مبحث «حوزه‌های فرهنگی»، غالباً دارای کارکردی توصیفی باشد، عدم امکان تشریح یافته‌ها نیز به قوت خود باقی خواهد ماند. قضیه سفال نوع خابور، از این جهت جالب توجه است که داده‌های مکتوب هم‌دوره با آن

۲ به‌عنوان مثال اگر باستان‌شناسان در آینده، وجود ظروف کمپانی وجود (Wedgewood) را به‌عنوان یک شاخصه قومی در نظر بگیرند، مردمان آمریکای شمالی (با ریشه‌های نژادی گوناگون) و سایر واردکنندگان عمده وجود احتمالاً به‌عنوان اعضاء یک گروه قومی و یا دست‌کم بخشی از جمعیت بریتانیای معاصر طبقه‌بندی می‌شوند. هم‌زمان، توزیع ناهمگون محصولات وجود در لایه‌های فرهنگی انگلستان نیز احتمالاً بیشتر بازتابی از تغییر سلیقه‌ها و وضعیت اقتصادی-اجتماعی در نظر گرفته خواهد شد تا مسأله‌ای قومیتی.

اجازه بررسی وابستگی احتمالی بین نمونه‌های سفالی و مدارک زبانشناختی و یا آن گروه‌های اجتماعی را در اختیارمان قرار می‌دهد. با توجه به پیشرفت‌های نسبی که اخیراً در مبحث تکامل فرهنگی به رشته تحریر در آمده، ایجاد ارتباط میان مدارک هم‌عصر با دیگر مصنوعات غیر معمول بوده، و یک بانک اطلاعاتی مستقل فراهم می‌کند که در بیش‌تر مواقع برای یک تفسیر باستان‌شناختی قابل دسترس نیست. توجه به متون آشور قدیم اگرچه از برخی جهات مسأله‌ساز است اما در این بحث قابل توجه و مفید خواهد بود، سرچشمه ارائه این اطلاعات با توجه به موضوع منشأ قومیتی، همانگونه که در ادامه نشان داده خواهد شد، آگاهی‌هایی پیرامون فعالیت‌ها و مناسبات اقتصادی و سیاسی و همچنین آگاهی‌های جغرافیایی در ارتباط با نام-جای‌ها را در اختیارمان قرار می‌دهند.

تاریخ اوایل هزاره دوم پم

نگاهی به پژوهش‌های تاریخی انجام شده در مورد اوایل هزاره دوم پم نشان می‌دهد که میان‌رودان شمالی دست‌کم برای مدت دو نسل تحت سیطره سیاسی آشوری‌ها قرار داشت. علیرغم مشارکت و حمله به چند ائتلاف سیاسی متزلزل، به نظر می‌رسد که آشور در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن هجدهم، روزگار به نسبت با ثباتی را از منظر جغرافیای سیاسی تجربه کرده است. به‌طور خلاصه، آن‌ها از شرق در کوهپایه‌های غربی رشته‌کوه‌های زاگرس؛ از غرب در اطراف رود بلیخ [نهر البلیخ] و سرزمین‌های میانی حوضه آبریز فرات؛ از

شمال، در ارتفاعات توروس و آنتی‌توروس یعنی حدفاصل میان‌رودان و آناتولی؛ و از جنوب، در حوالی بخش وسیع و ناحیه عمیق دریاچه ترثار (شمال بغداد)، استپ خشک و بیابانی و دشت آبرفتی بابل حضور داشتند.

فرات میانه تحت سلطه پادشاهی ماری اداره می‌شد. در غرب فرات، یمحاض (Yamhad) [یک حاکم نشین سامی در حدود حلب امروزی م.م.]، کارکمیش (Karkemış) [شهری باستانی در کرانه غربی فرات و صد کیلومتری حلب امروزی م.م.]، قطنا (Qatna) [محوطه‌ای باستانی واقع در استان حمص در سوریه م.م.] و چندین پادشاهی دیگر حضور داشتند. در جنوب، اشنونا (Ešnunna) [تل اسمر امروزی واقع در استان دیاله عراق م.م.] و بابل (Babylon)، و در شرق آشور در منطقه زاگرس هم، تعدادی حکومت محلی پراکنده (توروک‌که‌ها) (Turukkians)، لولوبی‌ها (Lullubians)، گوتی‌ها (Gutians)، و تعدادی دیگر؛ برخی از رهبران این اقوام نام‌های هوریایی داشتند) مستقر بودند. تعدادی از حاکم‌نشین‌های آسیای صغیر ساکن در شمال دره‌های توروس و آنتی‌توروس هم در زمان‌های مختلف به مبادلات بازرگانی با آشور، ماری و سایر بازیگران مهم سیاسی آن روزگار می‌پرداختند. از رخداد‌های تاریخی مناطق کوهپایه‌ای جنوب کوه‌های توروس و آنتی‌توروس آگاهی‌های اندکی در دست است؛ این منطقه در خلال دوران آشور قدیم، تحت سیطره تعدادی از خاندان‌های کوچک قرار داشت که برخی از آن‌ها نام‌هایی هوریایی داشتند. منطقه جزیره (Jazira) [واقع در استان

۱ به موارد ذکر شده در پاورقی شماره ۲ همین متن مراجعه نمایید؛ مطالعه موردی جالب توجهی پیرامون منطقه آمریکای میانه (Mesoamerica) در (Gorenstein, 1974) به بحث گذاشته شده است.

حسکه در سوریه امروزی م.)، کوهپایه‌های پرآب شمالی و دامنه‌های شمال شرقی زاگرس نیز توسط چندین گروه دامپرور کوچرو (از آن جمله‌اند؛ هانایی‌ها (Haneans) [از پادشاهی‌های محلی در شمال ماری در سوریه امروزی م.]، بنیامینی‌ها (Benjaminites) [از قبایل کوچرو و اتحادیه‌ای متشکل از دامداران و منتسب به اقوام بنی اسرائیلی م.]، سوتیان‌ها (Sutians) [از قبایل کوچرو زاگرس م.]، رابیان‌ها (Rabians)) و همچنین کشاورزانی ساکن در شهرک‌هایی با وسعت‌های متفاوت، مورد سکونت قرار گرفته بود.

دست‌کم بخش‌هایی از خابور علیا تحت استیلای شمش ادد اول بود (جایی که او کاخی در شهر هنوز جایابی نشده شوبت-انلیل Šubat-Enlil) [احتمالاً تل لیلان واقع در استان حسکه امروزی در سوریه م.] بر پا کرد، وی به سرزمین‌های بالادست دریاچه بلیخ لشکرکشی نمود، و از برخی از شاهزادگان ایالت‌های کوچک مناطق موسوم به سرزمین مرتفع (High/Upper Country) (به طور کلی کوهپایه‌های جنوبی آسیای صغیر و سرزمین‌های مابین رودهای دجله و فرات با این اصطلاح شناخته می‌شود) خراج دریافت نمود، و کاروان‌های آشوری‌ها از این مسیر عبور کردند. واضح است که دره رود فرات یک سرحد با اهمیت و پایدار به‌شمار می‌رفت،

چون که شمش ادد هیچگونه تلاشی را در جهت اتحاد با یمحاض به انجام نرساند (یک ایالت خودمختار و متحد سنتی رقبایش در ماری) و روابط دیپلماتیک خود را با کارکمیش و قطننا حفظ نمود. شمش ادد در ناحیه جزیره، سرزمین جلگه‌ای مابین رودهای دجله و فرات، نمایندگانی آشوری داشت که در کارانا (Tell al-Rimah) یا Karana یا Qattara واقع در منطقه سنجار و استان نینوا در ۸۰ کیلومتری غرب موصل عراق م.] و احتمالاً سایر مستعمرات مستقر بودند (مانند تل الطایع (Tell Taya) [واقع در استان نینوا در شمال عراق م.] که نام باستانی آن ناشناخته است).^۳ احتمالاً سرحدات جنوبی آشور قدیم در زمان زمامداری شمش ادد هرگز به‌گونه‌ای قابل ملاحظه در سمت جنوب سرزمین آشور (Aššur) گسترش نیافت (قلات الشرقاط امروزی (Qalat Sherqat) [بقایای آشور باستان واقع در استان صلاح‌الدین عراق م.]؛ اکالاتوم (Ekallatum) [محل دقیق آن هنوز جایابی نشده است، اما باید جایی در امتداد ساحل سمت چپ دجله واقع شده باشد م.]، نه‌چندان دور از بخش‌های جنوبی آشور، محل اردوی سپاهیانش برای تصاحب آشور در ابتدای دوران حکومتش بود) و کرکوک (Kirkuk) (آراپای باستان (Arrapha))، که بخشی از قلمرو آشور نیز بود؛ از سویی دیگر، پادشاهی نیرومند اشوننا بخش‌های پایین دست

۱ در زلماقوم (Zalmaqum) در نزدیکی هران امروزی؛ (Kupper, 1963: 8).

۲ (Goetze: 1953)؛ (Hallo: 1964)؛ کهات (Kahat) [تل بری (Tell Barri) امروزی که در شمال شرق سوریه در استان حسکه واقع شده است م.] مرکز یکی از ایالت‌های آشور بود که در نزدیکی نصیبین امروزی واقع شده است (Gadd, 1940: 25; Kupper, 1957: 10f)، و نیهریا (Nihria) و اورشو (Uršu) استقرارگاه‌های آشوری واقع در مناطق جلگه‌ای شمال بین‌النهرین بودند (Orlin, 1970: 39-43).

۳ (Munn-Rankin, 1956: 76; Laessøe, 1963: 44; Kupper, 1963: 19) یکی از پسران شمش ادد با یک شاهزاده خانم از قطننا ازدواج کرد.

4 (Oates, 1972; Reade, 1968; 1973).

دیاله را در کنترل خود داشت و در طول دوره اقتدار خود یک رقیب جدی به‌شمار می‌رفت. در شرق، نیروهای شمش‌ی ادد در زاگرس در حوالی دشت رانیه (Rania plain) مستقر شدند، و او حداقل برای مدتی از دوران زمامداری اش حاکم یا پادشاه شوشارا (Šušarra) (تل شمشارا Tell Shimshara) [واقع در استان سلیمانیه در شمال‌شرق عراق م.] بود، اما تسلط او بر بر قلمرو کوهستانی اش دائماً به‌واسطه حملات توروک که‌ها مورد تهدید قرار می‌گرفت. بازخوانی منابع مکتوب حاکی از آن است که دیگر اقوام ساکن در منطقه زاگرس توانستند استقلال خود را حفظ نمایند؛ برای نمونه، به‌نظر می‌رسد که لولوبی‌های ساکن در منطقه سلیمانیه^۱، با موفقیت از چیرگی آشوری‌ها بر منطقه جلوگیری کرده باشند؛ شواهدی دال بر تأیید این موضوع از شمشارا به‌دست آمده، که نشان می‌دهد تلاش آشوری‌ها برای تسلط بر ارتفاعات زاگرس بسیار مقطعی بوده و در درازمدت با شکست مواجه شده است.

تصویری که می‌تواند به‌وسیله انبوهی از مدارک مکتوب که بازتابی است از یک پازل کاملاً به‌هم پیوسته متشکل از گروه‌های زبانی، الگوهای معیشتی و نهادهای سیاسی-اجتماعی، به‌وضوح اوضاع چند نسل را مجدداً بازسازی

نماید. متون برجای مانده از این دوره بیانگر این است که زبان‌های سامی و اسامی اشخاص در پادشاهی‌های آشور، ماری، اشوننا و بابل حائز بیش‌ترین اهمیت بود؛ همزمان، پژوهش‌های صورت گرفته بر روی نام افراد ذکر شده در این متون حاکی از آن است که جمعیت ساکن در این نهادهای سیاسی، لزوماً به‌لحاظ زبانی همگن نبودند. دست‌کم برخی از گروه‌های ساکن در منطقه زاگرس که در بالا به آن‌ها اشاره شد، ممکن است به‌خوبی با گویش‌های سامی آن روزگار آشنایی داشته باشند، اما شواهدی در دست است که نشان می‌دهد زبان اکدی زبان غالب حداقل بخشی از زاگرس‌نشینان بومی آن دوران نبوده است^۲. متأسفانه پیرامون ساکنان زاگرس غربی در این دوره، شواهد باستان‌شناختی و یا زبان‌شناختی اندکی در دست داریم. در بالا به این واقعیت اشاره شد که افراد خاصی در زاگرس دارای نام‌های هوری بودند؛ از دیگر سو، شواهدی زبان‌شناختی در دست است که نشان می‌دهد افرادی دارای نام‌های هوری در سرزمین مرتفع (High Country) شمال میان‌رودان و همچنین مثلث خابور (Habur Triangle) [اصطلاحی برای نامیدن منطقه خابور علیا م.] حضور داشتند^۳.

در طول دوران زمامداری شمش‌ی ادد، ماری

1 (Finkelstein, 1955:6; Laessøe, 1963:126).

۲ برای نمونه بنگرید به: (Laessøe, 1963:145) و (Hallo, 1971:719).

۳ منابع دست اول بسیار مهمی در رابطه با این دوران از بازایی بایگانی‌های یک کاروم (Kārum) (اسکله [کاروم نامی است که به پایگاه‌های تجاری آشوری‌ها در آسیای صغیر در حد فاصل قرن‌های ۲۵ تا ۱۸ پم اطلاق می‌شد م.]) در کول‌تپه) کانش باستان Kaneš [واقع در استان کایسری (قیصریه) در بخش‌های مرکزی ترکیه امروزی م.]) به‌دست آمده است، تل حریری (Tehh Hariri) (ماری)، تل شمشارا (شوشارا)، تل الریماح (کارانا) و چغابازار (که نام باستانی آن را هنوز نمی‌دانیم؛ به پاورقی شماره ۲۸ همین نوشتار مراجعه نمایید). در رابطه با میزان توزیع اسامی هوری در میان اقوام دیگر بنگرید به: (Kupper, 1957:228ff). برخی از مشکلات مطرح شده در تفسیر مدارک نوشتاری مکشوفه، مربوط به برداشت‌ها از بررسی‌های تاریخی بر مبنای کتیبه‌های میخی، در (Hamlin, 1971:262ff) به

تحت کنترل آشور قرار داشت. به دنبال مرگ او، ایشمه-داگان (Išme-Dagan) حداقل به صورت ظاهری هم که شده کنترل مرزهای امپراتوری پدرش را در دست گرفت، اما این زمامداری دیری نپایید و به سرعت در نتیجه یک رشته یورش توسط خارجی‌ها، رو به افول گذاشت. ماری مجدداً توسط زیمری لیم البته در ائتلافی با همکاری رهبران یمحاض، بابل و اشوننا از آشوریان بازپس گرفته شد، همچنین اکالاتوم و شاید بخش‌هایی از دره‌ خابور علیا که پیش از آن تحت کنترل آشور بود را نیز به تصرف خود در آورد.^۱ در طول این دوران، چندین شهر کوچک در بخش‌های علیای منطقه جزیره، از جمله کارانا به صورت نیمه خودمختار باقی ماندند، اما در خلال این مدت به تناوب از سوی ارتش ماری و آشور مورد تهدید قرار می‌گرفتند.^۲ دوره تحولات ساختاری در پیمان‌های نظامی و رقابت بر سر کنترل میان‌رودان شمالی سرانجام به دست حمورابی پادشاه بابل به پایان رسید. حمورابی در اواخر دوران سلطنتش داعیه تصرف ماری را داشت^۳ و از استیلای خود بر نینوا و آشور غره بود، اما هیچ سندی از او در

دست نیست که به تاریخ دقیق فتح و یا ویرانی این پایتخت‌های آشوری اشاره داشته باشد و یا اینکه در مورد ماهیت دقیق چگونگی کنترل بابلی‌ها بر این مناطق در روزگار پس از تصرف، اطلاعاتی ارائه دهد.^۴ احتمال دارد، سالنامه پادشاهان آشوری به این دلیل یک دوره ۴۰ ساله را به زمامداری ایشمه-داگان نسبت می‌دهد، چون با وجود اینکه وی کنترل شهرهای مهمی همچون شوبت-انلیل^۵ و اکالاتوم را که هنوز از محل دقیق آنها اطلاعی در دست نداریم به حمورابی واگذار کرده بود، اما هنوز کنترل شهر آشور و مناطق اطرافش را در دست داشت. طی هزاره دوم پم و بیش‌تر هزاره اول پم یک آشور کوچک شده به حیات سیاسی خود ادامه می‌داد. مناطق خابور علیا و بلیخ، که پیش از این کم و بیش تحت سلطه آشور قرار داشتند، توسط مردمانی هوری زبان مسکون شده و حول و حوش نیمه دوم هزاره دوم پم مقارن با روزگار رواج افق سفالی نوزی، به استیلای پادشاهی میتانی در آمد. گلب (Gelb) معتقد است که تهاجم هوری‌ها که خود بخشی از دولت آشور بودند به تحریک ایشمه-داگان صورت گرفته

بحث گذاشته شده است. کوپر (Cooper) (در ۱۹۷۲) برخی از مشکلات بر سر راه ایجاد تمایز بین اکدی‌ها و سومریان بر اساس بررسی شواهد زبان‌شناختی را به بحث گذاشته، و از میان چندین آشورشناس فقط کوپر (Kupper) است که به مشکلات پیش رو در رابطه با تعیین قومیت بر اساس نام افراد، اذعان دارد (به ویژه در این خصوص بنگرید به: 1957:231f).

1 (Kupper, 1963:11-16; Lewy, 1965:8).

2 (Oates, 1968:41).

۳ بنگرید به: (Kupper, 1963:30).

4 (Gadd, 1964:10; Laessøe, 1963:79).

۵ تصور عمومی بر این است که این محوطه در دره خابور علیا، شاید در تل لیلان [محوطه‌ای در شمال شرق سوریه در نزدیکی وادی الجراح در استان حسکه. م.] (به اعتقاد Hallo) و یا تپه چغابازار (به اعتقاد Goe-tze, Landsbeger و دیگران؛ بنگرید به: Hallo, 1964) واقع شده باشد. گاد به سال ۱۹۴۰ (Gadd, 1940) به بحث پیرامون جایگاه سیاسی چغابازار پرداخته، و نام باستانی آن را تیل-شا-آنیم (Til-sha-anim) پیشنهاد کرده است.

و پیامد آن، عصر تاریک (Dark Age) طی قرن ۱۸ پم است^۱. به طور خلاصه، تاریخ میان‌رودان شمالی پس از دوران زمامداری حمورابی، در تضاد با قرون گذشته بوده، درک ناچیزی از آن صورت گرفته، و از آن با عنوان دوران مهاجرت‌های قومیتی و نوسازی بنیان سیاسی یاد شده است. هوری‌ها، که پیش از این مناطق کوهستانی و کوهپایه‌ای حاشیه دشت جلگه‌ای میان‌رودان شمالی را به اشغال خود درآورده بودند، در نظر داشتند که دست به مهاجرت گسترده‌ای به سمت جنوب و غرب بزنند. پرداختن به جزئیات در مورد این عصر تاریک از حوصله این نوشتار خارج است؛ با مطرح نمودن بخش‌هایی منتخب از جغرافیای سیاسی آن دوران که هم‌افق با سفال نوع خابور است، اکنون به بحث پیرامون سایر نکات در ارتباط با تفسیر داده‌های باستان‌شناختی آن خواهیم پرداخت.

عوامل اقتصادی در حدود اوایل هزاره دوم پم نقش مهمی را در سیاست خارجی ایفا نمود، و این تأثیرگذاری بر تغییر ماهیت اتحادهای سیاسی و اجتماعی تا اندازه‌ای در متون برجای مانده از آن دوره نیز دیده می‌شود. در دوران آشور قدیم، شرایط سیاسی در مناطق جلگه‌ای میان‌رودان شمالی به اندازه‌ای آرام بود که کاروان‌های تجاری

می‌توانستند در آرامش بین سرزمین آشور و تعدادی از شهرک‌های آسیای صغیر که ساکنان آن را تجار آشوری تشکیل می‌دادند، در حرکت باشند^۲. این شبکه مبادلاتی دوربرد (*long-distance exchange network*)، برای مدت کوتاهی در اوایل قرن نوزدهم قطع شده بود، هنگامی که نارام-سین (Naram-Sin) حاکم اشوننا در شمال میان‌رودان اردوزد، اما زمانی که حکومت شمش‌ی ادد اول احیا شد، به نتیجه رسیدن تلاش‌های او برای تثبیت قدرت امپراتوری‌اش منوط به حفظ مناسبات تجاری با کاپادوکیه بود. قلع استخراج شده در شرق از طریق شوشارا به کارانا، ماری، یمحاض، کارکمیش، قطنا و هازور (Tell Hazor [Hazor) محوطه‌ای باستانی در شمال دریاچه جلیله [م.]) به غرب ارسال می‌شد^۳. روند گردش قلع و در نتیجه قیمت آن، به‌روزرگار زمامداری شمش‌ی ادد اول، اگر نه به‌طور کامل، دست‌کم تا حدی توسط دولت آشور کنترل می‌شد^۴. ممکن است یک یا چند معدن قلع در شمال‌غرب زاگرس، شاید در آذربایجان ایران، و یا معادنی در شرق فلات ایران، اسباب این تجارت را فراهم کرده باشند^۵؛ معدن یا معادن قلع، و گزینش مسیر آن از طریق شوشارا باید به اردوگاه‌های شمش‌ی ادد در زاگرس مرتبط باشد. پر واضح است، که این برای حاکمان یمحاض و

1 (Gelb, 1944: 89)

۲ (Garelli, 1963; Lewy, 1964, 1965, 1966; Özgüç, 1959; Larsen, 1974; Orlin, 1970)

دیگری هم به بحث پیرامون تجارت کاپادوکیه‌ای‌ها پرداخته‌اند.

3 (Kupper, 1963: 22; Laessøe, 1963: 156f; Oates, 1968: 137; Leemans, 1960: 124).

۴ بنگرید به: (Garelli, 1963: 275).

۵ جایابی معادن باستانی قلع بسیار مشکل، و در بسیاری از موارد غیرممکن است (مثل انباشت‌های پلاستی به اتمام رسیده [Placer]: نهشته‌ای که از تمرکز کانی‌های سنگین در بستر رودخانه‌ها تشکیل می‌شود و حاوی ذخایری از جمله طلا، قلع، پلاتین، الماس و سایر مواد ارزشمند است [م.])؛ برای مطالعه و بررسی این موضوع بنگرید به (Muh-ly, 1973)، (Forbes, 1964: 131-152) و در مورد احتمال کشف یکی از این معادن در منطقه زاگرس به (Wer-time, 1968) مراجعه نمایید. اظهار نظرهای مورد اشاره ماهیتی صرفاً نظری دارند.

دیگر پادشاهی‌های غرب فرات سودمند بود که، هرچند بیش‌تر به ماری مربوط می‌شد تا آشور، تا زمانی که آشوری‌ها عرضه قلع به سمت غرب را در کنترل داشتند روابط سیاسی خود را با آشور حفظ کنند. به نظر می‌رسد باید به این نکته توجه داشت که در مدت زمان کوتاهی پس از پایان دوران سلطنت شمش ادد، روابط تجاری میان آشوری‌ها و کاپادوکیه‌ای‌ها یا به‌کل متوقف شده و یادست‌کم تغییراتی اساسی در آن رخ داده است. علاوه بر این مسیر تجاری دور و دراز مابین آشور در شرق و کاپادوکیه و منطقه لوانت در غرب، شواهدی نوشتاری از قرون ۱۹ و ۱۸ در دست است که نشان می‌دهد مبادله کالاهای فاسد شونده و فسادناپذیر در سرتاسر میان‌رودان شمالی به‌صورت گسترده‌ای به انجام می‌رسید. برخی از این کالاها عبارتند از عسل، شراب، روغن، و روغن زیتون که در ظروف سفالی حمل و نقل می‌شد، خود ظروف سفالی نیز جزو کالاهای تجاری به‌شمار می‌رفت، و صنعتگران که شاید سفالگرانی نیز در بین آن‌ها حضور داشتند، در مواردی از مکانی به مکان دیگر انتقال می‌یافتند^۱. جالب است که در چغابازار، به‌عنوان محوطه شاخص دارای سفال نوع خابور، گویا دست‌کم تعدادی از سفالگران در استخدام دربار بودند^۲.

جابه‌جایی‌های روزمره نیروها و همچنین

کالاهای تجاری که ارتباط مستقیم با تفسیر پراکندگی داده‌های باستان‌شناختی دارد، به روشنی در کتیبه‌های میخی اوایل هزاره دوم پم به ثبت رسیده است. علاوه بر صنعتگران مورد اشاره در بالا، برده‌ها، بازرگانان؛ سیاستمداران و فرستادگان میان دربارهای آن روزگار به رفت و آمد مشغول بودند، همانگونه که راهنمایان، سربازان و زنان اشرافی که ازدواج آن‌ها راهی بود برای تقویت اتحاد بین خاندان‌ها، از آن مسیرها بهره می‌بردند^۳. جاده‌های مورد استفاده در تجارت کاپادوکیه از شمال منطقه جزیره می‌گذشت، و همچنین باید کاروانسراها و چاپارخانه‌هایی (*Relay Stations*) به همراه کارمند و تجهیزات در راه‌های میان آشور، ماری و دیگر پایتخت‌ها وجود داشته و به آن‌ها رسیدگی می‌شد. اشاراتی به قاچاق کالا و حمله به کاروان‌ها، علاوه بر اهداف و تأثیرات دیگری که می‌توانست بر بازتوزیع کالاها، دام‌ها و اشخاص داشته باشد، در کتیبه‌های میخی برجای مانده از آن دوران به‌ثبت رسیده، که بی‌شک با تفسیر توزیع آن مصنوعات در ارتباط است^۴. جابجایی‌های مسالمت‌آمیز فصلی دامداران کوچرو نیز باید موجب پراکنش بیش‌تر دست‌کم برخی از مواد فرهنگی شده باشد.

دامداران اوایل هزاره دوم پم، موضوع بحث چندین پژوهش قرار گرفته‌اند^۵؛ چند نکته

۱ برای مثال بنگرید به: (Munn-Rankin, 1956; Kupper, 1963:21; Hamlin, 1971:280).

۲ (Gadd, 1940:33). هرچند این استنتاج که سفال چرخ‌ساز نوع خابور در چغابازار به دست این سفالگران (درباری) تولید شده مستدل به نظر می‌رسد، این انگاره که این نوع سفال، همواره یک محصول درباری و یا حتی اشرافی بود مستلزم انجام آزمایش‌های کیفی و کمی توزیع داده‌ها است که هنوز گزارشی از آن به انتشار نرسیده است.

۳ برای تأیید این مطالب بنگرید به: (Kupper, 1957:22; Dossin, 1950; Sasson, 1969:21ff; Hallo, 1964:63-72; 1963:9; 22; 29). و پاورقی شماره ۱۹ همین نوشتار.

۴ در مورد حمله به کاروان‌ها و قاچاق کالاها بنگرید به: (-Laes, 1974; Larsen, 1974; Dossin, 1950:141; soe, 1963:62; Kupper, 1957:231; Orlin, 1970:39; Hallo, 1964).

۵ مهم‌تر از همه: (Kupper, 1957; Luke, 1965; Rowton, 1972; 1973; 1974).

در مورد این گروه‌ها و هم‌تایان امروزی آن‌ها در اینجا قابل ذکر است. به نظر می‌رسد بسیاری از گروه‌های ایلیاتی ساکن در سرزمین‌های جلگه‌ای بین‌النهرین، دامدارانی نیمه یکجانشین و متعلق به روستاهایی بودند که دست‌کم برخی از اهالی آن‌ها به صورت فصلی به آنجا باز می‌گشتند.^۱ چندین گروه از این دامداران در یک اتحادیه، سازماندهی شده بودند.^۲ حال آنکه مشخص شده برخی از این دامداران به استقرارگاه‌های دائمی یورش می‌بردند و برخی دیگر نیز به استخدام ارتش‌های ایالتی در می‌آمدند^۳، هنوز زمان باقی است تا جزئیات فعل و انفعالات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن‌ها با دولت‌ها و نهادها در ماری، آشور، یمحاض و دیگر پادشاهی‌هایی که اینان از قلمرو آن‌ها استفاده کرده‌اند، کاملاً آشکار گردد. تلاش اخیر روتون (Rowton) (به پاورقی شماره ۳۸ همین نوشتار مراجعه شود)، در میان دیگر افراد، به همین امر معطوف شده است.

دامداران و کشاورزان یکجانشین ساکن در دشت‌های جلگه‌ای و دره رودهای (*River Valleys*) میان‌رودان شمالی، همانگونه که در بالا اشاره شد، توسط اقوام ساکن در کوهپایه‌ها و کوهستان‌های زاگرس و توروس/آنتی‌توروس احاطه شده بودند. دست‌کم برخی از اعضای این جوامع، نام‌های هوری داشتند. کاتبان و مدیرانی که خود به زبان اکدی می‌نوشتند، برخی از جوامع زاگرس‌نشین را به‌عنوان گویشورانی با زبان‌های دشوار (یا دست‌کم متفاوت) توصیف می‌کردند.^۴ با توجه به این امکان که، اگر فقط در

حد یک احتمال نباشد، ارجاعات منابع اکدی به بیگانگان، منعکس‌کننده تعلقات و تعصبات گوناگون اجتماعی و سیاسی است، نمی‌توانیم وانمود کنیم که درکی درست، کامل یا دقیق از ویژگی‌های کلامی و اولویت‌های این جوامع (که به غیر از چند متن مذهبی به زبان هوری، هیچ سندی به زبان خود برجای نگذاشته‌اند)، تشکیلات اجتماعی و سیاسی آن‌ها یا راهبردهای معیشتی‌شان داریم. این امر باید برای پایه‌گذاران امپراتوری و پیام‌آوران مدنیت همچون حمورابی، شمش‌ی ادد و زیمیری-لیم (صرف‌نظر از ادعای اصل و نسب دودمانی‌شان) برگ برنده‌ای بوده باشد تا بر وجود اختلاف فرهنگی بین خود و مردم در سرزمین‌هایی که در تلاش برای تحت‌انقیاد درآوردنشان بودند، تأکید نمایند. دست‌کم، تعجب‌آور نیست که مثلاً حمورابی بر تفاوت‌ها میان بابلی‌ها و بیگانگانی تأکید نماید که علی‌القاعده باید در مورد آداب و رسومشان آگاهی‌های اندکی داشته باشد.

گذشته از مشکلات ذاتی موجود بر سر راه تفسیر پراکنش نام افراد (مأخذ اصلی برای بومی‌سازی این گروه‌های قومی مثل هوری‌ها)، و مکان‌یابی جاهایی که این افراد در آن زندگی می‌کردند، می‌توان این نکته را مورد توجه قرار داد که ممکن است اصطلاحات متعلق به گروه‌های قومی یا طایفه‌ای در اسناد اکدی اوایل هزاره دوم پم به پدیده و مفهومی متفاوت اشاره داشته باشد. نه‌تنها ممکن است که هریک از اصطلاحات خاص لولوبی‌ها، توروک‌که‌ها، سوباری‌ها (Subarian)، هوری‌ها، گوتی‌ها و

۱ (Laessø, 1963:62; Luke, 1965:72).

۲ که بنیامینی‌ها نامیده شدند؛ برای نمونه بنگرید به: (Luke, 1965:67).

۳ (Laessø, 1963:62; Luke, 1965:155-162; Sasson, 1969).

۴ برای مطالعه یکی از چندین ترجمه و تفسیر موجود از کتیبه حمورابی بنگرید به: (Gelb, 1944:41).

بسیاری از گروه‌های دیگر در هر برهه از زمان به پدیده‌ای متفاوت اشاره داشته باشد، بلکه این امکان هم وجود دارد که مفاهیم و بار معنایی یک یا چند پدیده در طول زمان دگرگون شده باشد^۱. در ادامه به بحث پیرامون این نکته پرداخته شده است.

ملاحظات قوم‌شناختی

کوپر اشاره می‌نماید که تقسیمات میان مناطق هوری‌ها و آموری‌ها در اوایل هزاره دوم پم ممکن است تقریباً به همان میزانی باشد که امروزه کردها را از مناطق عرب‌زبان جدا می‌کند^۲. این اظهار نظر می‌تواند بدین معنا باشد که بنیامینی‌های سامی زبان و سایر جوامع دامپرور ساکن در مناطق جلگه‌ای، خواه فقط در پراکنش جغرافیایی، همانند بادیه‌نشینان و کشاورزان عرب‌زبان امروزی در منطقه جزیره، و پراکندگی هوری‌زبانان، یا دست‌کم جامعه‌ای که برخی افراد در آن نام‌های هوریایی دارند، قابل

قیاس با کُردزبانان امروزی خواهد بود. حال آنکه مقایسه کوپر بحث برانگیز بوده و شاید تا حد زیادی معتبر هم باشد، اما می‌تواند از برخی جهات تقویت شده و مورد اصلاح قرار گیرد. عمومیت بخشیدن به نظراتی که در ادامه بیان خواهد شد، حکایت از این دارد که منطقه مورد بحث به لحاظ زیست‌بوم‌شناختی متنوع و از نظر پژوهش‌های مردم‌نگاری و زبان‌شناختی پیچیده است؛ با این وجود، در اینجا جنبه‌های معدودی از الگوی معیشتی و استقراری و برهم‌کنش اقتصادی مورد بحث قرار گرفته که باید مشابهت‌های پیشنهاد شده بر حسب تصویر بازسازی شده از روی متون اوایل هزاره دوم پم را به اثبات رسانند. جزئیات جغرافیایی و قوم‌نگاری در تعدادی از گزارش‌های منتشر شده^۳ موجود است که منابع اصلی بحث پیش رو را فراهم می‌نماید.

الگوی به‌دست‌آمده از ترکیب داده‌های باستان‌شناختی حاصل از محوطه‌های استقرار

۱ از میان دیگران بنگرید به: (Hollo, 1971; Gelb, 1944; Gadd, 1965; Finkelstein, 1955; Speiser, 1933b; 1948).

2 (Kupper, 1963: 25).

۳ نظرات تلفیقی زیر بر اساس منابع مختلفی پایه‌ریزی شده است از جمله واحد جاسوسی نیروی دریایی بریتانیای کبیر (۱۹۴۳، ۱۹۴۴)؛ (Bates, 1973; Buckingham, 1827; Blubt, 1879; Barth, 1953; 1963; Charles, 1942; Irons and Dyson-Hudson, 1972; Lescot, 1938; LeStrange, 1905; Minorsky, 1932; Musil, 1928; Leach, 1940; Sykes, 1908; Sweet, 1960; Raswan, 1930; Sources in Rowton, 1972; 1973; 1974; Hamlin, 1971). می‌توان تأکید نمود که هرچند امروزه شترها در میان‌رودان شمالی و کوهپایه‌های جنوبی توروس/آنتی‌توروس یافت می‌شوند، اما مرز ناشناخته حدها فصل منطقه چرای شتر و گوسفند را شاید بتوان جاده بین دمشق و دیرالزور در نظر گرفت (ر.ک: Blunt, 1879: 365; Raswan, 1930: 496). در نتیجه شاید به این ربطی نداشته باشد که در متون آشور کهن اشاره‌ای به شتر نشده است؛ با توجه به این مرز بوم‌شناختی بازشناسی نشده، فقدان (آشکارا) شتر در این دوره خدش‌های به اعتبار مقایسه مناطق بادیه‌نشین عرب زبان امروزی در میان‌رودان شمالی و دست‌کم برخی از دامداران هزاره دوم پم که از همین مناطق استفاده نمودند، وارد نمی‌آورد. با این حال، آشکارا ضرورت نیاز به توسعه داده‌های دیرین اقلیم‌شناسی این منطقه به‌ویژه مناطق جلگه‌ای آن احساس می‌گردد (فقط بنگرید به: van Lier, 1960/61). شناسایی البته محتاطانه بقایای شتر اهلی در نهشته‌های هزاره دوم پم تپه یحیی، توسط دکستر پرکینز (Dexter Perkins) و پاتریشیا دالی (Patricia Daly) (بر اساس مکاتبه شخصی) در این رابطه سودمند است.

و آگاهی‌های تاریخی اخیر اشاره به این موضوع دارد که در گذشته، همانند روزگار اخیر، مناطق جلگه‌ای و کوهپایه‌ای میان‌رودان شمالی ترکیب فعالیت‌های دامپروری و کشاورزی را در سطحی گسترده فراهم می‌آورده است. به نظر می‌رسد که تفاوت‌های موجود در گونه‌ها و تعداد حیوانات و محصولات کشاورزی و همچنین الگوهای استقراری، رابطهٔ تگاتنگی با گونه‌گونی خاک منطقه، پوشش گیاهی، میزان بارندگی و منابع آب‌های سطحی آن منطقه دارد. دامنهٔ تنوع اقتصاد معیشتی و الگوی استقراری مبتنی بر پرورش گله‌های حیوانات اهلی (گوسفند، بز و شتر) در جلگه‌های پهناور، توسط گروه‌های به نسبت پر تحرک بادیه‌نشین عشایری همچون عشایر رواله (Rwala) رو به پایان است. کمبود و یا فروانی بارش‌های قابل پیش‌بینی موسمی، و تأثیرات میزان بارش بر کیفیت و چگونگی توزیع آب‌های سطحی و پوشش گیاهی، موجب شده که آن‌ها برای استفاده از زمین، به جای تمرکز، به یک الگوی گسترده روی آورده، و به کاهش تحرکات سالیانه و سرمایه‌گذاری بر روی زمان و انرژی جهت کشاورزی در مناطقی با منابع آب قابل پیش‌بینی و به نسبت فراوان، تمایل نشان دهند.

امروزه فرات یک مرز طبیعی ناهمگون میان دو متحد عمدهٔ عرب در آن منطقه، یکی عنزه [Aneze یا Anazzah] قبیله‌ای کوچرو در شبه جزیرهٔ عربستان، میان‌رودان علیا و شام [م.] (در غرب و جنوبش) و دیگری شَمَر (Shammar) [قبیله‌ای کوچرو از تبار قحطانی در شبه جزیرهٔ عربستان، یمن و سوریه م.] (در شرقش) ایجاد کرده است. این ناهمگونی مرزی تا جایی است که حضور برخی از گروه‌های آن‌ها از درهٔ بلیخ، نصیبین و حتی از نواحی

مجاور موصل هم گزارش شده‌اند. این پراکندگی و توجه به این واقعیت که یک منطقهٔ مشخص می‌تواند در فصول گوناگون توسط گروه‌های مختلف دام‌پرور مورد استفاده قرار گیرد، توزیع جغرافیایی پیچیدهٔ دامداران هزارهٔ دوم پم که توسط کوپر و لوک مطرح شد را به ذهن متبادر می‌سازد. برخی از گروه‌های حاضر در مناطق جلگه‌ای میان‌رودان شمالی به‌مانند اسلافشان در اوایل هزارهٔ دوم پم، در روستاها زندگی می‌کنند؛ و به همان شیوه، روستانشینان در همان منطقه از گله‌ها نگهداری کرده و برخی نیز به صورت فصلی محل سکونتشان را برای چراندن حیواناتشان ترک می‌نمایند.

امرار معاش سنتی به وسیلهٔ کشاورزی در مناطق جلگه‌ای (از جمله در همین اواخر برداشت به نسبت تخصصی و فرآورد فروشی محصولات) همچون خرما، پنبه و تنباکو) تا اندازهٔ زیادی بر پایهٔ غلاتی همچون گندم و جو و طیف وسیعی از حبوبات استوار است. کشت دیم غلات نیازمند میزان قابل توجهی بارش فصلی است (دست‌کم ۲۰۰ میلی‌متر بارندگی سالیانه)، و کشاورزان ساکن در مناطق جلگه‌ای که تولیدکنندهٔ محصولات از این دست هستند، بیش‌تر در مناطقی با خط هم‌بارش ۳۰۰ میلی‌متر حضور دارند (یعنی شمال بغداد و حوالی دریاچهٔ ترثار، به‌طور اخص رشته‌کوه سنجار (Jebel Sijar)). در صورتی که بارندگی، مقادیر آب مورد نیاز برای رشد محصولات را فراهم نکند، این کمبود به وسیلهٔ آبیاری جبران می‌شود؛ امروزه استقرارگاه‌های پایا به صورت خطی در نزدیکی جویبارهای دائمی و رودخانه‌ها شکل می‌گیرند، محصولات متنوع بیشماری در برون‌زدگی‌های دارای چشمه‌های طبیعی (مثل رشته‌کوه سنجار)، در نواحی

کوهپایه‌ای با پوشش گیاهی به نسبت انبوه و در زیست بوم‌های کوچک، می‌رویند.

در مجموع منطقه تپه ماهوری شرق دجله در مقایسه با ناحیه جلگه‌ای جزیره، پرباران‌تر بوده، منابع آب مناسب‌تری جهت آبیاری داشته، دارای شوره‌زارهای کم‌تری است و در نتیجه روستاهای دائمی آن به مراتب بیش‌تر از جاهای دیگر توسط کشاورزان برای سکونت انتخاب می‌شود. همانند ناحیه جزیره، امروزه این منطقه توسط اعراب مسلمان و گردزبانان و همچنین اقلیت‌هایی مانند ایزدی‌ها، مسلمانان ترک‌زبان و مسیحیان و یهودیان آرامی‌زبان مورد سکونت قرار گرفته است (برخی از این مسیحیان، خود را آشوری می‌نامند). برخلاف ناحیه جزیره، نواحی جنوبی رودخانه زاب بزرگ توسط روستاییانی نیمه یکجانشین (در جستجوی مراتع فصلی) که می‌توان آن‌ها را جزء زیرشاخه‌های اقوام نیمه‌عشایری طبقه‌بندی کرد، مورد سکونت قرار گرفته است.

در کوه‌های زاگرس، یعنی شرق منطقه مورد نظر ما، احتمالاً گردزبانان حضور پررنگ‌تری از سایر گویشوران دارند. هرچند گردها به لحاظ زبانی و فرهنگی بر دیگران در زاگرس تفوق دارند، اما از گروه‌های اقلیت سیاسی هستند که امروزه مرزبندی کشورهای عراق، ایران، ترکیه، سوریه و اتحاد جماهیر شوروی بین آن‌ها جدایی انداخته است. مرزبندی‌های سیاسی امروز، بی‌وقفه و تا همین اواخر، برای برخی از گروه‌های گرد بی‌معنا بوده است؛ چندین گروه (شناخته شده) دامپرور گرد به شیوه سنتی و به‌صورت فصلی در سرتاسر زاگرس به مهاجرت می‌پردازند. برای نمونه، دره میانکوهی اشنویه (*Ushnu Valley*) در آذربایجان ایران (که دینخواه‌تپه نیز در آن واقع شده است) در طول تابستان توسط

گردهای عراقی (هزبانی *Hadhbani*) که زمستان‌ها را در دشت اربیل سپری می‌کردند مورد سکونت قرار می‌گرفت؛ درست شبیه به، گردهایی که از قشلاق خود در دره دیاله عراق (*Diyala Valley*) در جستجوی چراگاه‌های تابستانی به نزدیکی کرمانشاه در مرکز باختری ایران مهاجرت می‌نمایند. اگرچه دامپروران زاگرس نشین به لحاظ ساختار اجتماعی، الگوی استقراری و نحوه امرار معاش با هم‌تایان خود در منطقه جزیره متفاوت‌اند (هم به دلایل تاریخی و هم به لحاظ بهره‌برداری آن‌ها از زیست‌بومی متفاوت)، شباهت‌هایی نیز در این‌که به زیرگروه‌های شناخته شده تقسیم می‌شوند و دست به مهاجرت‌های فصلی می‌زنند با هم دارند، و درست به همین دلیل، حیوانات و برخی از دارایی‌های منقولشان را با خود به مناطقی چند صد کیلومتر دورتر حمل می‌نمایند؛ یعنی جایی که امکان دارد آن‌را به‌عنوان خانه در نظر بگیرند و در آن‌جا از حق داشتن زمین‌های زراعی و سکونت در روستاها به همراه خویشاوندانشان بهره‌مند گردند.

از آنجاکه دامپروران به طیف گسترده‌ای از محصولات کشاورزی که خود قادر به تولید اندازه کافی از آن‌ها نیستند، نیاز دارند گونه‌های متنوعی از معامله، اگر نخواهیم آن را همزیستی مسالمت‌آمیز بنامیم، میان دامپروران کوچ‌نشین و کشاورزان یکجانشین با بهره‌برداری متفاوت از زیست بوم در همان منطقه جغرافیایی جریان دارد. شمر الجریبا (*Jarba* [شاخه شمالی قبیلۀ شَمَر. م]) مثالی است از به‌هم‌وابستگی اقتصادی (*Economic Interdependence*) که در نوشتار حاضر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این قبیلۀ عرب‌زبان دامپرور که در شمال ناحیه جزیره و بین رودهای خابور و دجله سکنی

گزیده‌اند؛ و شهربازارهایی از قبیل بلاد سنجنار (Balad Sinjar) [شهر اصلی منطقه سنجنار واقع در استان نینوا عراق. م.]، تل اغفر (Tel Afar [روستایی در ناحیه مرکزی مصیاف در استان حمه سوریه. م.]، قلات الشرقاط (Qalat Sheqat) و موصل برای مبادله کالا و خدمات در محل استقرار قبیلۀ الجربا، با یکدیگر دیدار می‌نمایند. توزیع مکان‌مند این شهربازارها از این منظر جالب توجه است که محوطه‌های آشور قدیم تل الطایع، تل الریماح، آشور و نینوا، نه تنها تقریباً همگی در همان مکان‌ها واقع‌اند بلکه تمامی آن‌ها نیز تولیدکننده مقادیر زیادی از سفال نوع خابور بودند. به همین ترتیب، بحث مهاجرت فصلی معمول کردهای عراقی به مراتع بیلاقی ایران هنگامی جذاب خواهد شد که از منظر باستان‌شناسی به آن نگریسته شود. ظهور گونه‌های سفالی بین‌النهرین در دره اشنو نیز یادآور مهاجرت فصلی کردهای هزبانی به همان منطقه است؛ در رویدادی مشابه، ظهور انواع دست‌ساخته‌های دوره اوروک جدید در گودین تپه در نزدیکی کرمانشاه، همچنین گونه‌های شاخص منطقه زاگرس که در دره رود دیاله مورد شناسایی قرار گرفت، این احتمال را مطرح می‌کند که همان الگوهای استقراری و یا مسیرها برای عشایر عراقی پشدار (Pizder) در هزاره چهارم پم وجود داشته باشد. نواحی حدفاصل رود دیاله و دشت کرمانشاه شاخه‌ای از شاهراه

تاریخی جاده ابریشم است که جنوب غرب آسیا را به شرق آن متصل می‌نماید.^۱ داد و ستد، غالباً به صورت قاچاق، امروزه موجب جابجایی طیف وسیعی از اقلام در سرتاسر رشته کوه‌های زاگرس می‌شود و این لزوماً فقط شامل عشایر دامپرور نمی‌گردد. علاوه بر کالاهای اساسی فاسد شدنی همچون چای، سیگار و کاغذ سیگار که اخیراً بیش‌تر از همه مورد استقبال قرار گرفته‌اند، اقلامی فسادناپذیر نیز مانند رادیوهای ترانزیستوری، ظروف شیشه‌ای و فنجان‌های چای (برخی از اجناس ساخت چین) که جزو مواد فرهنگی هستند، توسط گروه‌های ایرانی از عراق قاچاق می‌شود. اخیراً برقراری مجدد روابط سیاسی بین ایران و عراق به ایرانی‌ها اجازه می‌دهد که رسم سفرهای زیارتی خود به کربلا را از سر بگیرند؛ همان‌طور که آن‌ها هم می‌توانند به زیارت مشهد بیایند، به این ترتیب زائران، هم اقلام خارجی فاسد شدنی و هم فسادناپذیر را به موطن خود وارد خواهند کرد.^۲ علاوه بر سفرهای زیارتی و مبادلات غیرقانونی از طریق گذرگاه‌های زاگرس، تجارت قانونی هم شامل اقلام فاسد شدنی و فسادناپذیر در حجم بسیار زیاد چه برای دوران باستان و چه امروزه مابین میان‌رودان شمالی و سرزمین‌های اطراف آن به ثبت رسیده است. از آن جمله می‌توان به دام (از جمله صادرات اسب از اشنویه به عراق)، منسوجات، طیف گسترده‌ای

۱ از هاروی ویس (Harvey Weiss) سیاست‌گزارم که به برخی از مفاهیم مرتبط با مهاجرت امروزه پشدارها در ارتباط با توزیع انواع اشیاء میان‌رودانی در بخش ایرانی گذرگاه آبی رود دیاله اشاره نمود؛ بنگرید به (Weiss and Young, 1975).

۲ در خلال انجام این پژوهش در سال ۱۹۷۵، به چندین نمونه از اشیایی حکاکی شده و متفاوت که از نوعی سنگ سیاه ساخته شده بود برخورد نمودم که همه آن‌ها توسط زائران مشهد به روستای مادریشان در یک دره دورافتاده بین راه کرمانشاه و همدان آورده شده بود؛ همچنین، لباس‌هایی مانند پالتوهای پوست گوسفند که در افغانستان تولید شده و عکس‌هایی که زائران در مشهد خریده بودند نیز به همان منطقه آورده شده بود.

از انواع مواد غذایی، نمک، قیر، روغن، حصیر، الوار، چرم، فلزات خام و اشیاء فلزی و همچنین ظروف سفالی اشاره کرد^۱. حال آنکه، بسیاری از اقلام تجارتي یا حداقل برخی از آن‌ها، هیچ نشانی از خود در مطالعات باستان‌شناختی باقی نمی‌گذارند؛ نکته اینجاست که یک رشته فعل و انفعالات پیچیده اقتصادی است که منجر به توزیع مکان‌مند این کالاها در سرتاسر منطقه می‌گردد. با توجه به تنوع زیست‌محیطی منطقه و بوم‌آورد بودن منابع اساسی همانند نمک، خاک رس، الوار، سنگ و فلزات و غیره، هیچ دلیلی وجود ندارد تا تصور کنیم که منطقه در حدود اوایل هزاره دوم پ.م نسبت به ادوار تاریخی اخیر، شرایط متفاوتی را تجربه کرده است. این پیچیدگی تعاملات اقتصادی در سرتاسر منطقه هم تبادل مواد خام و کالاهای تولیدی و هم روابط متنوع و پیچیده مابین کشاورزان و دامداران را شامل می‌شود. کشاورزان و دامپروران در مورد دام، و طیف وسیعی از فرآورده‌های دامی و برخی از کالاهای ویژه تولیدی (مثل غربال‌ها و قالیچه‌ها) به یکدیگر متکی هستند اما شاید نکته مهم‌تر در این است که این مبادلات به شیوه‌های متعدد و یا برای چند دفعه در سال اتفاق می‌افتد. تجلی این همزیستی معمولی اما تعیین‌کننده میان دامپروران و کشاورزان، را می‌توان هنگام چرای دام‌های آنان بر روی مزارع کشاورزان پس از برداشت محصول به نظاره نشست؛ به این ترتیب که مزارع روستاییان برای کاشت بعدی بارور شده و گله‌های دامداران

نیز در مسیر رفتن به مراتع زمستانی از اینجا بهره‌مند می‌گردند، و در همین اثناء هم اخبار و خدمات و کالاها میان این جوامع در تعامل با هم، رد و بدل می‌گردد. به بیانی مختصر، داده‌های مردم‌شناسی و تاریخی نشان می‌دهد که در شمال منطقه جزیره و کوه‌پایه‌های اطراف آن، کشت دیم از دیرباز در کشاورزی سنتی کارآمدتر بوده؛ و در برخی از مناطق نیز کشت آبی مد نظر قرار داده می‌شود. الگوی استقرار نوین (شامل شهرها و روستاها)، مشابهت‌هایی را با توزیع محوطه‌های باستانی (تپه) نشان می‌دهد. همه دهکده‌های زراعت‌پیشه، مالک دام نیز هستند و برخی از اهالی این روستاها برای چراندن حیواناتشان، محل سکونت خود را به‌صورت فصلی ترک می‌نمایند. این منطقه نیز در مقطعی از سال توسط دامپروران کوچرو (ساکن در چادرها، دره‌ها و یا سکونتگاه‌های بزرگتر) با گله‌های بزرگتر از گله‌های روستانشینان نیمه‌کجانشین مورد استفاده قرار گرفته و این جوامع نیمه‌کجانشین (در مقایسه با کشاورزان روستانشین) از طرق مختلف با کشاورزان و شهرنشینان در تعامل هستند. ساکنان سرتاسر این منطقه را عرب‌زبانان، گُردزبانان و ترک‌زبانان تشکیل می‌دهند؛ احتمالاً در ناحیه جزیره، عرب‌زبانان بیش‌تر از گُردزبانان، و در کوه‌های زاگرس، گُردزبان بیش از عرب‌زبانان حضور دارند (کمیت‌سنجی بنابر مصالح سیاسی مسأله‌ساز است). بررسی توأمان شواهد تاریخی و مردم‌شناختی و همچنین پراکندگی

۱ در مورد تجارت بنگرید به: (Hamlin, 1971: 228ff; Wright, 1969). سفال چرخ‌ساز تولید شده در چند روستای صنعتی تخصص‌محور در غرب ایران کنونی (از جمله لاله‌جین و فرس‌فج) به صدها کیلومتر دورتر صادر شده و آن را می‌توان حتی در روستاهایی که هم با جاده‌های آسفالت‌ه فاصله بسیاری دارند و هم از مراکز بزرگ‌تر تجاری به‌عنوان جایگاهی برای توزیع این گونه کالاها دور هستند، نیز یافت. توصیه می‌شود برای مطالعه تفاسیر تشریحی و نظری پیرامون روابط موجود مابین کشاورزان و دامپروران بنگرید به: (Bates, 1973; Lees and Bates, n.d).

محوطه‌های باستانی و استقرارهای امروزی به همراه متون میخی که به روند مهاجرت‌ها و جایابی محل‌های استقرار برخی از گروه‌های بنیامینی‌ها و توروک‌ها اشاره دارد، نشان می‌دهد که الگوی بهره‌برداری از اراضی و سایر عواملی که در محل استقرار و الگوهای مبادلاتی در اوایل هزاره دوم پم تأثیرگذار بوده، اساساً بی‌شبهت به سال‌های اخیر نیست.

در تکمیل نظرات کوپر پیرامون قلمرو هوری‌ها و آموریان (که در همین نوشتار به آن اشاره شد)، شاید برخی از شاخصه‌های نهادهای اجتماعی جوامع ساکن در مناطق جلگه‌ای و تپه ماهورها و همچنین دامپروران و کشاورزان میان‌رودان شمالی که در مورد مردمان امروزی و جوامع تاریخی گزارش شده است، با یکدیگر همخوانی نداشته باشد. همانطور که در سرفصل «تاریخ اوایل هزاره دوم» به بحث پیرامون نهادهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی پرداخته شد، کارکرد آن‌ها اشاعه کالاها و جوامع و همچنین ایجاد اتحاد میان گروه‌های مختلف انسانی است. علاوه بر مبادلات و سفرهای زیارتی که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد، این نهادها به مسائلی همچون تأمین جهیزیه، ازدواج‌های قبیله‌ای، یورش‌های نظامی، صنعتگران دوره‌گرد، برده‌داری، مهاجرت افراد یک طایفه به شهرها و بازتوزیع جغرافیایی پرسنل نظامی نیز ورود می‌کنند.^۱

همان‌گونه که از مطالب پیش‌گفته پیداست، ساکنان امروزی منطقه جزیره و کوهپایه‌های اطراف آن را گروه‌هایی شناخته شده تشکیل می‌دهند که بر اساس طبقه‌بندی زبان‌شناختی ممکن است طیف گسترده‌ای از عرب و کُرد و ترک را در بر گیرند. طبقه‌بندی بر پایه مذهب، دسته‌بندی‌های متفاوتی را تولید می‌کند، درست مثل طبقه‌بندی‌هایی که بر پایه راهکارهای معیشتی به انجام می‌رسد. به‌طور خلاصه، پراکندگی مکانی گروه‌های زبانی امروز در میان‌رودان شمالی به همان اندازه پیچیده است که هم شامل راهکارهای معیشتی مورد استفاده توسط گویشوران آن زبان است و هم تعاملات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جاری مابین اعضاء گروه‌های مختلف زبانی را در بر می‌گیرد. به گونه‌ای قانع‌کننده می‌توان این استدلال را بیان نمود که عبارات «عرب» و «کُرد» در بردارنده مصادیق زبانی و فرهنگی به نسبت گسترده‌ای هستند. حال آن‌که، زبان‌های عربی و کُردی به لحاظ تکوینی هیچ ربطی به هم نداشته و چند لهجه قابل فهم از هریک از آن‌ها منشعب می‌شود، اما باید توجه داشت که (با توجه به داده‌های به دست آمده از آشور قدیم که در بالا به آن‌ها اشاره شد) اسامی خاص اشخاص هم در زبان عربی و هم در زبان کُردی یافت می‌شود.^۲ همچنین، با توجه به اینکه «عرب» و «کُرد» دو

۱ سربازان ینی چری امپراتوری عثمانی نمونه‌ای از این موارد هستند؛ همچنین بنگرید به: (Gulick, 1969)؛ و در مورد مهاجرت قبایل به شهرها و همچنین برده‌گان سوبارتویی (Subartu] Subarian از پادشاهی‌های میان‌رودان علیا در حوالی رود دجله [م.]) در سیمار باستان (Sippar [واقع در استان بابل در عراق امروزی [م.]) بنگرید به: (Oppenheim, 1969: 148f)؛ در مورد ازدواج‌های قبیله‌ای برای اتحاد در میان کُردهای امروزی نیز بنگرید به: (Leach, 1940; Afra, 1966)؛ در مورد یورش نظامی بنگرید به: (Sweet, 1965; Irons, 1965)؛ فردریک متسون (Frederick Matson) تحقیقاتی در مورد سفالگران دوره‌گرد در افغانستان به انجام رسانده است؛ نگارنده نیز نمدمال‌ها و سازندگان آلات موسیقی دوره‌گرد را در غرب ایران و همچنین الک‌هایی که توسط ده‌ها مهاجر در همان منطقه ساخته و تعمیر می‌شد را مشاهده نموده است.

۲ ممکن است برخی از نام‌های خاص در یک گروه زبانی، پرتکرارتر از گروه دیگر باشد؛ با این وجود به یک نمونه خطی

مفهوم مجزا از یکدیگر هستند، واژگانی مانند شَمَر، عنزه، هزبانی و پشدار حقیقتاً چه مفهومی دارند؟ در حالی که داده‌های مردم‌شناسی و گویش‌شناختی کافی برای پاسخی قطعی و دقیق در این خصوص در دست نیست، پیشنهاد می‌شود که استفاده از نام این گروه‌ها بیش‌تر به منزله شاخصی برای معرفی همین گروه‌های سیاسی و اجتماعی در نظر گرفته شود تا اینکه آن‌ها را بیانگر گویش‌ها یا زبان‌هایی غیر قابل درک برای گروه‌های مقابل و یا دلیلی بر تفاوت‌های بنیادین فرهنگی بدانیم^۱. به‌نظر می‌رسد نامیدن گروه‌هایی که به یک زبان واحد سخن می‌گویند با اسامی متفاوت، غالباً از تفاوت‌هایی جزئی در نوع پوشش و سایر مظاهر فرهنگ مادی و همچنین ارجح دانستن ازدواج‌های درون قبیله‌ای، آداب و رسوم محلی در انجام مناسک مذهبی و شاید از همه مهم‌تر، از مجزا بودن قلمرو آن‌ها از یکدیگر، نشأت می‌گیرد.

خاستگاه فرهنگی «عرب» و «گُرد» کاملاً متفاوت بوده و تفاوت‌های زبانی عمده‌ای را نشان می‌دهند. با این حال، این واژگان اشاره به تجلی یک نظام متفاوت از اسامی گروه‌هایی مثل عنزه و شَمَر که هرکدام از آن‌ها در یکی از این دسته‌ها جای می‌گیرند، دارد. این امر نشان می‌دهد که آگاهی از منشأ و زمینه اطلاعاتمان،

در هنگام استفاده از واژگان «عرب» و «شَمَر» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به تعبیری دیگر، «عرب» و «شَمَر» ممکن است هر دو در یک بستر پیچیده شامل مفاهیم زبانی و فرهنگی شکل گرفته باشند، اما خود پدیده‌هایی با نظامی متفاوت از هم هستند؛ واژگان ممکن است برای انتقال مفاهیم مختلف در متونی گوناگون توسط خود عرب‌های شَمَری و یا توسط اعضای گروه‌های دیگری که نام‌های متفاوت دارند برای انتقال مجموعه‌ای از معانی مختلف مورد استفاده قرار گیرد. این نکته مربوط به درک موجود از مفهوم «قومیت» در اوایل هزاره دوم پم است، به‌ویژه هنگامی که یک شخص برداشت ما را از گروه‌های «قومی» و یا «قبیله‌ای» دنیای باستان در نظر می‌گیرد، به‌عنوان کارکرد منابعی که در اختیار داریم، نمونه‌برداری، و یا از طریق نمایندگان آگاه حکام گروه‌های مختلف فرهنگی-اجتماعی، و اینکه عمده منابع مکتوبی که براساس آن‌ها هویت‌های قومی را تعیین می‌نماییم در قالب (تعداد به‌نسبت معدودی) اسامی اشخاص، برجای مانده است.

جمع‌بندی و برآیند

سفال نوع خابور یک گونه شاخص است که در برخی از محوطه‌ها در کنار مجموعه‌ای

جامع نیاز است تا بتوان این گروه‌ها را فقط بر اساس نام‌ها از هم تفکیک کرد (ن. ک. Hal-1959; Draffkorn, 1972). همچنین باید توجه داشت که به‌نظر می‌رسد حتی در میان گُردهای مسلمان نیز ایجاد تغییراتی در نام‌های شخصی با توجه به وابستگی‌های فرقه‌ای وجود دارد.

۱ به‌عنوان مثال شاید بتوان انعکاس این تفاوت‌ها را در گفتگوی شخصی من با یک گُردزبان که به زبان فارسی هم تسلط داشت، مشاهده نمود. وقتی از او در مورد یک گروه سوم (شناخته شده) سوال کردم او گفت «او، نه، آن‌ها مثل ما نیستند، آن‌ها شبیه به سیاه‌چادرنشین‌ها هستند، آن‌ها خوب نیستند!» عشایر سیاه‌چادر نشین مورد اشاره، دامپرورانی کوچرو هستند که اعضاء آن به زبان‌های مختلف فارسی، گُردی و ترکی سخن می‌گویند، گله‌هایشان در مزارع درو شده روستاییان به چرا می‌پردازند، دست‌کم در حد فروش برخی از محصولات خانگی با جوامع کشاورز یکجانشین تعامل داشته و گهگاهی احشامشان را به روستاییان می‌فروشند. پرسش من در مورد احتمال وقوع ازدواج میان سیاه‌چادر نشین‌ها و روستاییان، با بهت توأم با ترس وی همراه شد.

از گونه‌های سفالی دیگر یافت می‌شود. این مجموعه سفالی که از محوطه‌های باستانی میان‌رودان شمالی گزارش شده، مربوط به یک بازه زمانی فقط سیصد ساله و احتمالاً متعلق به حدود اوایل هزاره دوم پم است. قطعات سفال نوع خابور در مواردی به تنهایی و یا در کنار قطعاتی دیگر از سفال‌های شاخص میان‌رودان شمالی، در محوطه‌هایی خارج از این منطقه اما هم‌افق با آن نیز یافت شده است. همه این دانسته‌ها چه در نتیجه انجام بررسی و چه از طریق کاوش‌های باستان‌شناختی گزارش شده است. الگوی پراکنش محوطه‌هایی که حضور این گونه سفالی از آن‌ها گزارش شده، به شدت همگون با الگوی قرارگیری روستاهای امروزی در همان منطقه است.

در خلال بخشی از دوره رواج سفال نوع خابور و دیگر گونه‌های سفالی مرتبط با آن، حوزه پراکندگی آن تحت سلطه آشوری‌ها قرار داشت. آشور و نوزی که هر دو بخش‌هایی از دولت آشور قدیم را تشکیل می‌دادند، از مراکز تولید سفال گونه خابور بودند، چغابازار، از مراکز شاخص حاوی این گونه سفالی، یکی از محوطه‌های آشوری است که برخی آن را همان شوبت-انلیل، پایتخت باستانی می‌دانند. در تل الریماح (کارانای باستان) و تل الطایع در منطقه جزیره در جنوب کوه سنجار، نیز شمار فراوانی از سفال نوع خابور به تولید رسیده است.^۱

داده‌های تاریخی نشان می‌دهد که مناطق غربی بخش میانی حوضه آبریز فرات (یمحاض باستان) به لحاظ سیاسی، منطقه‌ای خودمختار محسوب می‌شد. بررسی و کاوش‌های انجام شده در حومه حلب نشان می‌دهد که این مناطق، موفق به تولید سفال نوع خابور نشده‌اند.^۲ وضعیت مشابهی را نیز در اشنونای باستان واقع در سرزمین‌های بخش مرکزی حوضه آبریز دیاله سفلی شاهد هستیم، جایی که به نظر می‌رسد می‌توان تجلی استقلال سیاسی پادشاهی اوایل هزاره دوم پم را در فقدان سفال نوع خابور و دیگر گونه‌های شاخص میان‌رودان شمالی مشاهده نمود.^۳ به استناد مطالعات منتشر شده موجود، محوطه ماری مقرر پادشاهی بخش‌های میانی حوضه فرات که تحت کنترل نسبی حکومت آشور بود، سهم اندکی از تولید سفال خابور را به خود اختصاص داده است.^۴ در نواحی شمالی کوه‌های توروس/آنتی‌توروس مقدار اندکی از سفال خابور تولید می‌شد، هرچند گزارش‌هایی در مورد کول‌تپه یکی از مراکز بازرگانی آشوری-کاپادوکیه‌ای در دست است. سرانجام، در منطقه زاگرس می‌توان به تل شمشارا (شوشارای باستان) که تحت استیلای شمشای ادد اول قرار داشت اشاره نمود که در آن، ظروف سفالی بسیار اندکی تولید شده که همان‌ها نیز به لحاظ گونه‌شناختی، همگون با سفال‌های مناطق غربی‌تر بودند؛ تل شاملو در منطقه سلیمانیه و خاستگاه لولوبی‌ها

1 (Hrouda,1957; Starr,1938).

2 (Oates,1970; Reade,op.cit.).

3 (Maxwell-Hyslop et al,1942).

4 (Delougaz,1952).

5 (Parrot,op.cit). در مورد فلات آناتولی بنگرید به: (Burney,1958; Brown,1967; Emre,op.cit).

از سالی تاد (Sally Todd) برای گفتگویش با من درباره سفال‌های نوع خابور مکشوفه از کول‌تپه (Kültepe)

نیز، از این منظر قابل مقایسه با شمشارا است.^۱ سفال نوع خابور در گودین تپه تولید نشده است. از این رو، ظهور سفال نوع خابور و دیگر گونه‌های سفالی میان‌رودان شمالی در دینخواه، حسنلو و سایر محوطه‌های دره اشنو-سولدوز در آذربایجان ایران و همچنین کشف «ضایعات» (*wasters*) سفال نوع خابور در دینخواه تپه بسیار جالب توجه است.^۲

توزیع داده‌های آماری که به‌طور خلاصه در این نوشتار به آن پرداخته شد، نشان می‌دهد که شاخصه‌های پراکنش مکانی و زمانی یک مجموعه سفالی مشخص، با مرزهای سیاسی شناخته شده دنیای باستان کاملاً همخوانی دارد. چه عواملی در توزیع این گونه سفالی در میان‌رودان شمالی نقش داشته و ظهور سفال نوع خابور در خارج از این منطقه را به چه عواملی می‌توان منتسب دانست؟ آیا می‌توانیم به‌طور دقیق مشخص کنیم که سفال نوع خابور، مشخصاً با کدام یک از گروه‌های تاریخی بازشناسی شده از طریق منابع مکتوب که در بالا به آن‌ها اشاره شد، در ارتباط است؟

تحركات دامپرووران که در منابع مکتوب اوایل هزاره دوم پم نیز به آن اشاره شده است، این احتمال که میزان پراکنش سفال خابور و دیگر گونه‌های سفالی مشابه با آن می‌تواند بازتاب دهنده حدود سرزمینی یک یا چند گروه باشد را قوت می‌بخشد. با این حال، این دامپرووران در سرتاسر میان‌رودان شمالی حضور داشتند اما دانسته‌های ما پیرامون تحركات فصلی

و حدود سرزمین آن‌ها آنچنان ناقص است که اظهار نظر در مورد وجود ارتباط مشخصی میان قومیت آن‌ها با این سنت سفالی، میسر نیست. علاوه بر این، می‌توانیم از داده‌های محوطه‌هایی همچون دینخواه که ضایعات کوره مکشوفه در آن‌ها نشان می‌دهد که سفال نوع خابور در آن‌جا تولید می‌شد، نتیجه بگیریم که تولید این گونه سفالی، دست‌کم در برخی از استقرارگاه‌های دائمی (به‌عنوان مثال در چغابازار هم) به انجام می‌رسید. بنابراین، هنوز باید توضیح دهیم که چگونه چنین سفال‌هایی در اختیار دامداران کوچ‌نشین قرار گرفته است.

ممکن است پراکنش مجموعه سفال‌های نوع خابور آنچنان که در بالا بدان اشاره شد، به‌نحوی بازتاب دهنده مبادلات اوایل هزاره دوم پم باشد. فراوانی این گونه سفالی، در بسیاری از محوطه‌های میان‌رودان شمالی آنچنان است که نمی‌توانیم آن را یک کالای تجاری محسوب کنیم؛ با این وجود، مستندات اخیر نشان می‌دهد که مناطق جلگه‌ای و کوهپایه‌ای میان‌رودان شمالی از مسیرهای مهم تجاری مابین آشور و کاپادوکیه به‌شمار می‌رفت. همانگونه که پیش‌تر اشاره شد، قلع به‌عنوان یکی از عناصر تجاری در این منطقه، از جایی در شرق شمشارا استحصال می‌شد. تجارت قلع و سلطه مسلم آشور بر آن، می‌تواند با ظهور سفال نوع خابور در دینخواه و حسنلو، که در نزدیکی گردنه کله‌شین (Kel-i-shin) یک گذرگاه میان‌کوهی واقع در شهرستان اشنویه و در مرز ایران و عراق

۱ ظاهراً تاکنون تنها بخشی از نتایج پژوهش بر روی یافته‌های تل شاملو به چاپ رسیده است (al-Janabi, op.cit.).
به پاورقی شماره ۷ همین نوشتار مراجعه نمایید.

۲ در مورد یافته‌های دینخواه تپه بنگرید به: (Hamlin, 1971; 1974). ظهور این گونه سفالی در آذربایجان ایران، بر اساس داده‌های منتشر شده و گفتگوی شفاهی با سالی تاد، از ظهور آن در کول تپه که در آن سفال نوع خابور بسیار اندک بوده و به همراه آن تعداد بسیار اندکی از دیگر گونه‌های سفالی میان‌رودان شمالی کشف شد، بسیار قابل توجه‌تر است.

م.] از محورهای مهم مواصلاتی میان ایران و عراق از طریق زاگرس واقع اند، در ارتباط باشد. به نظر می‌رسد در حالی که بیش‌ترین تراکم سفال خابور، در ناحیه‌ای مشاهده شده که با گذرگاه آشور به آناتولی مطابقت دارد، فقط چند قطعه از این نوع سفال از کول‌تپه که یک کُلی‌نشین آشوری بوده، گزارش شده است. کول‌تپه و دینخواه خارج از منطقه‌ای که بیش‌ترین تراکم سفال خابور در آن مشاهده شده، قرار دارند؛ با این وجود، به نظر می‌رسد تفاوت‌های قابل توجه در تعداد، میان سفال‌های نوع خابور و دیگر انواع گونه‌های شاخص شمال میان‌رودان که به وسیله آن‌ها تولید شده، وجود دارد. یک احتمال وجود دارد و آن اینکه، اگرچه این گونه سفالی، هم در کول‌تپه و هم در دینخواه تولید می‌شد، زیرا هردو یا به لحاظ روابط اقتصادی و یا سیاسی به آشور تحت استیلای شمش اید وابسته بودند، اما تفاوت‌های آشکار در میزان سفال دو محوطه، می‌تواند بازتابی از تفاوت‌های کیفی در رابطه آن‌ها با حکومت آشور باشد. به نظر می‌رسد وضعیت بسیار پیچیده‌ای است که به ما اجازه می‌دهد به سادگی به هر محوطه‌ای، برچسب «کلی‌نشین بازرگانی» بچسبانیم؛ چنین پندار ساده‌انگارانه‌ای، تحرکاتی پیچیده همچون تلاش برای شبیه‌سازی و یا اقدام در جهت واردات گونه‌های خاصی از سفال، در مقادیر مختلف و در آمیختگی با شمار متنوعی از دیگر گونه‌های سفالی میان‌رودان شمالی را توجیه نمی‌نماید. آیا ما در انتساب سفال نوع خابور به هوری‌ها و یا دیگر گروه‌های قومی-زبانی بازشناسی شده از کتیبه‌های باستان به قطعیت رسیده‌ایم؟ منابع مکتوب بر جای مانده از هوری‌ها در این

بازه زمانی پراکنده بوده و محدود به چند متن به زبان هوریایی و نام چند شخصیت در متون اکدی است. از این رو چند منطقه را می‌توان براساس توزیع نام شخصیت‌های هوریایی که در کتیبه‌های اکدی به ثبت رسیده، با قطعیت از سکونتگاه‌های هوری‌ها محسوب داشت. به نظر می‌رسد در طول دوران آشور قدیم، هوری‌ها در سرتاسر میان‌رودان و همچنین در زاگرس و کوه‌های توروس/آنتی‌توروس پراکنده بودند. فقط با استناد به شواهد موجود از نام شخصیت‌ها، می‌توان چغابازار را یک محوطه شاخص برای گونه سفالی خابور معرفی نمود. بخش عمده ساکنان این محوطه در دوران آشور قدیم (اگر با این فرض پیش برویم که اسامی ثبت شده در کتیبه‌ها، معرف بخشی از کل جمعیت آن استقرار باشد) را اکدی‌ها تشکیل می‌دادند؛ بقیه نیز کم و بیش هوری و آموری بودند. عقیده بر این است که فقط در نیمه دوم هزاره دوم پ.م بود که اکثریت ساکنان میان‌رودان شمالی را گویشوران زبان هوری تشکیل می‌دادند.

به نظر نمی‌رسد ورود هوریان از مناطق شمالی و شرقی به میان‌رودان شمالی، با هر رویکرد ممکن از جمله تحركات سیاسی و ساختار اجتماعی و زبانی، تا پیش از دوران رواج سفال خابور متوقف شده باشد. اگر قرار باشد که یک گروه قومی خاص به‌عنوان تولیدکنندگان، توزیع کنندگان و یا کاربران اصلی سفال نوع خابور انتخاب شوند، ممکن است مناسب‌ترین گزینه، آشوری‌ها باشند (اگر که معرفی آن با یک برچسب «قومی»، صحیح باشد) چون که بیش‌ترین فراوانی این گونه سفالی از منطقه جغرافیایی تحت استیلای شمش اید و پسرانش

۱ به پاورقی شماره ۲۳ همین نوشتار و همچنین (Gadd, 1940) بنگرید.

گزارش شده است. چنین اظهارنظری هر اندازه هم که جذاب باشد، ارزش آن نسبت به انتساب سفال خابور به هوری‌ها بیش‌تر نیست، به‌ویژه با توجه به این واقعیت که احتمالاً از سرتاسر میان‌رودان شمالی در این دوره می‌توان با عنوان یک «شهر هفتاد و دو ملت» قومی-زبانی یاد کرد.

حالا در اینجا می‌توان به‌طور خلاصه به چندین نکته در مورد تجمیع و تفسیر داده‌های باستان‌شناختی، شواهد تاریخی و قوم‌شناختی اشاره کرد. معمای سفال خابور، که در آن یک گونه خاص سفالی به‌وسیله یک هویت قومی-زبانی بازشناسی می‌شود، از این جهت جذابیت دارد زیرا که سفال نوع خابور با منابع مکتوب برجای مانده همزمان با خود، که به‌عنوان داده‌های مستقل تکمیلی برای آزمون فرضیه‌ها معمولاً در کنار داده‌های باستان‌شناختی در دسترس نیست، در ارتباط است. منابع مکتوب موجود به ما این امکان را می‌دهد که مجموعه‌ای پیچیده از متغیرهای به‌هم پیوسته را که البته هنوز به‌طور کامل بازشناسی نشده‌اند، مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم. با این حال، نظرات زیر که تا اندازه‌ای ماحصل چنین شرایط (به‌نسبت) نادری است، به این معنا است که نه تنها در این مورد ویژه بلکه در مواجهه با مشکلات مشابه در سایر نقاط خاورمیانه و نیز سایر مناطق جغرافیایی هم، کاربردی بوده و به بیان کلی با ماهیت و تفسیر انواع بخصوصی از داده‌های باستان‌شناختی در ارتباط است.

اول اینکه، شاید برخی به این نکته اشاره نمایند که هرچند تشریح و ترسیم شاخصه‌های کلی توزیع مکانمند سفال خابور توسط مالووان تا اندازه‌ای دقیق به‌انجام رسید، اما ماهیت داده‌های منتشر شده تا به امروز، امکان ارائه

تعریفی از محدوده تنوع کمی یا کیفی این گونه سفال را در مقایسه محوطه‌ها با یکدیگر برای ما فراهم نمی‌سازد. این بقایا باید با قطعیت به اثبات برسانند که سفال نوع خابور از لحاظ ویژگی‌های گونه‌شناختی در سرتاسر منطقه‌ای که به‌وفور یافت می‌شود، همگون است. ضمناً یک مشکل اساسی و موضوع بسیار دشوار، گستردگی دامنه و ماهیت تفاوت‌های موجود میان سفال نوع خابور و سایر سفال‌های نخودی با نقوش تیره هم‌افق با آن است که در سرتاسر خاورمیانه یافت می‌شود. برای مطرح کردن این مشکل به شکلی متفاوت، باید پرسید که سفال نوع خابور با سفال نخودی منقوش کیلیکیه (که گاهاً پیش آمده که با هم اشتباه گرفته شوند) دقیقاً چه تفاوت‌هایی داشته و مثلاً تفاوت هر دو این گونه‌ها، با سفال نخودی منقوش گودین III در چیست؟ تا آن زمان که شاخصه‌های این گونه‌ها و مجموعه‌های سفالی هم‌افق با آن، بر یک بنیان آماری محکم استوار است، کماکان تلاش خواهیم کرد تا تصورمان مبنی بر این که مناطق مجزای فرهنگی وجود دارد را به اثبات رسانیم.

نکته دوم، همانگونه که در اینجا نشان داده شد، زمانی می‌توانیم برخی از پدیده‌های باستان‌شناختی را بهتر از گذشته درک کنیم که همزمان، کل اشیاء یک مجموعه هم‌افق را به جای بررسی موردی هر یک از آن‌ها، تشریح کرده و در تلاش باشیم توضیحی برای آن بیابیم. تفسیر پراکندگی یک گونه منفرد که شاید حتی تعریف جامعی از آن نداشته باشیم، احتمالاً مشروط به ارائه طیف گسترده‌تری از تفاسیر غیر قابل آزمودن خواهد بود تا اینکه بخواهیم توزیع کل مجموعه را مد نظر قرار دهیم. با توجه به اینکه گروه‌های اجتماعی، روابط مکانی و زمانی گسترده‌ای با سایر اجتماعات دارند، باید

به جای بررسی تک به تک انواع دست‌افزارها، به‌گونه‌ای نظام‌مند و بر اساس مجموعه‌ای از دست‌ساخته‌ها و سایر بقایای باستان‌شناختی هم‌افق، تعریف و از یکدیگر متمایز شوند. شناسایی انواع گوناگون راه‌های توزیع می‌تواند بازتاب دهندهٔ انواع مختلفی از برهم‌کنش‌ها یا ارتباط بین جوامع باشد.^۱

سوم اینکه، مورد سفال خابور و گونه‌های سفالی مرتبط با آن، پرسش‌هایی را پیرامون تطبیق بقایای باستان‌شناختی مکشوفه از دامپرووران با کشاورزان یکجانشین به ذهن متبادر می‌سازد. با توجه به دامنهٔ تغییرات و پیچیدگی‌های موجود در روابط میان کشاورزان و دامپرووران، وجود این دوگانگی از یک منظر نادرست است؛ از سوی دیگر، اگر دامپرووران کوچرو اقدام به ایجاد تپه‌های باستانی به‌عنوان شاهدی بر حضورشان ننمایند، و اگر که باستان‌شناسان توجه خود را فقط بر تپه‌ها معطوف دارند، از جوامع غیر کشاورز باستان، کم و یا هیچ آگاهی به‌دست نخواهد آمد. شواهدی از حضور کشاورزان یکجانشین که از منابع متفاوتی نسبت به دامپرووران بهره می‌برند در محیط‌های مختلف بر جای می‌ماند، و بقایای باستان‌شناختی برجای مانده از آن‌ها با دامدارانی که همزمان اما در شرایط زیست‌محیطی متفاوتی روزگار می‌گذرانند و امکان دارد از زمین‌های بهره‌برداری شده توسط کشاورزان نیز استفاده کرده باشند،

متفاوت خواهد بود. سفال نوع خابور از تپه‌های باستانی به‌دست می‌آید که شاید دلیل آن، یا این باشد که این نوع سفال فقط در محوطه‌های استقرار مورد استفاده قرار می‌گرفت و یا شاید اینکه باستان‌شناسانی که در میان‌رودان شمالی به کاوش پرداخته‌اند، تمایل داشتند تا بررسی و کاوش خود را به تپه‌های باستانی محدود نمایند. به‌هر حال اینکه دامپرووران و یکجانشینان اوایل هزارهٔ دوم پم که به گواه منابع مکتوب به‌دست آمده از همان دوران، در استقرارگاه‌های میان‌رودان شمالی که در حال حاضر به‌شکل تپه‌های باستانی بر جای مانده ساکن بودند، ایده‌ای را مطرح می‌نمایند که شاید صحیح باشد و شاید هم خیر و آن اینکه؛ بی‌شک آن‌ها در اوایل هزارهٔ دوم پم در دیگر مناطق خاورمیانه هم فعالیت داشتند و مطمئناً همین روند تا به امروز نیز ادامه داشته است.^۲

چهارمین نکته‌ای که باید مورد توجه قرار داد، در رابطه با ماهیت شواهد قابل گاهنگاری است و کار باستان‌شناسان ارزیابی چنین شواهدی است. فناوری‌ای که برای تاریخگذاری مجموعه سفال‌های گونهٔ خابور در اختیار داریم تا حدی ناکارآمد است [تا زمان نگارش این مقاله م.ا]؛ در واقع، هرچند در اینجا برای دوره و منطقهٔ مورد بحث، می‌توان از سه روش برای تاریخگذاری (شواهد نگارشی، تاریخگذاری به‌وسیلهٔ آزمایش رادیوکربن، آزمایش ترمولومینسانس)

۱ برای بررسی این مسأله بنگرید به: (Child, 1956)، همچنین می‌توان به: (Clarke, 1968: 411ff). مراجعه نمود.

۲ البته همین مسأله، پرسشی دیگر را در مورد شناسایی آن مناطقی که ممکن است محله‌ها یا مناطق عشایرنشین بوده باشد، به‌وجود می‌آورد. تنها موردی که اطلاع دارم که یک باستان‌شناس، به‌دنبال راهی بوده تا موقعیت محوطه‌های دامداران باستان را پیش‌بینی نماید هول بود [در اینجا منظور از «پیش‌بینی» این است که فرانک هول با بررسی خط سیر عشایر امروزی، در تلاش بود تا به بازسازی چگونگی بروز همین رفتارها توسط اقوام کوچرو باستان بپردازد م.ا]. که اخیراً در لرستان مشغول به کار بوده است؛ با این حال این یک موضوع جداگانه است و اطلاعات جالب توجه هول، لزوماً ارتباطی به تجزیه و تحلیل تشکیلات داخلی محوطه‌هایی همچون سپیر ندارد (بنگرید به: Oppenheim, 1969).

بهره برد، اما باید توجه داشت که در نهایت دقیق‌ترین گاهنگاری صورت گرفته توسط ما، از طریق الواح گلی حاصل می‌شود نه با روش‌ها و قواعد معمول (و کاربردی‌تر) برای تاریخگذاری در باستان‌شناسی، که هر کدام یک سری «تاریخ مطلق» را ارائه می‌دهند که به‌ناچار با انحراف معیارهای متعارف در یک دسته‌بندی جای می‌گیرند. بسیاری از محوطه‌های باستان‌شناختی به آن اندازه که در اینجا مورد بحث قرار گرفت، داده در دسترس ارائه نمی‌دهند. شخصی ممکن است ادعا کند که شاید فرض وجود «تأخیر زمانی در همپوشانی فرهنگی» پنداری عجولانه باشد، بر این اساس که به‌نظر می‌رسد یک گونه منفرد از مواد فرهنگی (مانند سفال نوع خابور) در یک محوطه، پیش‌تر از مناطق دیگر ظاهر شده و سپس استدلال نماید که تأخیر زمانی در همپوشانی فرهنگی دلیلی بر بروز یک مهاجرت قومی است. سرانجام هنگامی که در تلاشیم تا کل مجموعه‌ها را به‌صورت یکجا بررسی نماییم، با مشکل توصیف و تفسیر گونه‌گونی نرخ تغییرات مواجه می‌شویم؛ مشکلات توصیفی و تفسیری گسترده‌ای در تشخیص نرخ دامنه تغییرات یک یا دو نوع از اجزاء یک مجموعه سفالی وجود دارد که غالباً در خاورمیانه به‌طور جدی مورد رسیدگی قرار نگرفته است. این بی‌شک هم‌ماحصل گاهنگاری به‌نسبت ناقصی است که در حال حاضر در اختیار داریم و هم

نشانگر عدم کامیابی ما در تدوین پرسش‌هایی در ارتباط با پویایی فرهنگی است.^۱

پنجم اینکه، به‌نظر می‌رسد در تفسیر باستان‌شناختی الگوهای توزیع، ضرورت دارد که در تلاش باشیم تا استثنائات و قواعد برجسته‌تر را با روشنی بیش‌تری بیان نماییم. پیرامون مسأله مورد بحث، اینگونه اشاره شده که پراکندگی سفال‌های نوع خابور احتمالاً نمایانگر گوناگونی سازوکارهای علی است و فقط پس از تغییر در ابعاد محل کاوش، شیوه نمونه‌برداری و ثبت و ضبط، انتشار نتایج تحقیق و عدم ارائه آمار کمی امکان‌پذیر خواهد بود.

در انتها، می‌توان پرسید که آیا زدن برچسب‌های قومی به آثار باستانی، به‌ویژه آن‌هایی که از نهشته‌های پیش از تاریخ به‌دست آمده، مناسب یا معنادار است؟ استفاده از برچسب قومی در مواجهه با آثاری که به تنهایی و یا در ارتباط با هم یافت شده و بازتاب دهنده روابط متقابل پویا میان مردم و گروه‌ها است، چه کارکردی دارد؟ این نکته توسط یک آشورشناس برجسته گوشزد شد که اظهار داشت: «... فقط در نتیجه ایجاد اصول مدون حاکم بر روابط نژادی و فرهنگی بر حسب قبیله، مردم و جامعه، زمان استفاده از داده‌های انسان‌شناسی جسمانی و باستان‌شناسی در جهت حل مسائل قومی خاور نزدیک باستان فرا خواهد رسید» (Gelb, 1944:iv). امکان

۱ همچنین بنگرید به: (Oates, 1960; Hole, 1961). پرسشی که ممکن است در رابطه با سفال خابور مطرح شود این است که این احتمال وجود دارد که سفال نوع خابور، به‌صورت محلی در منطقه شمال‌شرقی آشور همچنان رواج داشته و این روند به آهستگی در طول زمان تغییر می‌یابد، مدت زمانی طولانی‌تر از آنچه در دیگر بخش‌های حوزه رواج پیشین آن رخ داد و دلیل آن شاید طولانی بودن دوران زمامداری ایشمه-داگان پسر شمش ادد باشد. این مسأله، مجدداً بحث تأخیر زمانی در همپوشانی فرهنگی (از دیدگاه باستان‌شناسی) را به میان می‌آورد. تفاوتی که هرودا بین سفال‌های خابور قدیم و جدید قائل شد، اگرچه به‌لحاظ گونه‌شناختی، با شاخصه‌های سفال دینخواه‌تپه همپوشانی ندارد اما می‌تواند در مورد نمونه‌های بین‌النهرینی آن صادق باشد.

دارد فردی، پرسش را به گونه‌ای متفاوت مطرح نماید. انتساب گونه‌های سفالی و یا انواعی دیگر از دست‌ساخته‌ها به گروه‌های قومی (شاید به بیانی دقیق‌تر، قومی-زبانی) خاص، که امکان دارد در صورت ربط دادن آن‌ها با نام‌های موجود در کتیبه‌های دوران باستان و القاء محدود بودن حضور جوامع در یک ناحیه، باورپذیر هم باشد، بیش‌تر دارای ارزش توصیفی است تا اینکه به تبیین مسأله‌ای منجر شود. روشن است که سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی و زبان‌شناسی

اجتماعی در طول دوره‌ای که گونه سفالی خابور تولید و توزیع می‌شد، پیچیده بود؛ درک ما و تا حدی روشن شدن این پیچیدگی‌ها برایمان، در نتیجه کشف داده‌های مکتوب آن دوران است. با این وجود، حتی اگر داده‌های تاریخی (کتیبه‌های باستان) موجود نیز در اختیارمان قرار نداشت، باز هم وظیفه داریم تا برای پاسخگویی به اینکه چرا و چگونه اشیاء در مکان و زمان معینی ساخته، استفاده و توزیع می‌شوند، اهتمام ورزیم^۱.

۱ جا دارد نگارنده مراتب سپاسگزاری خود را نسبت به دکتر هاروی ویس (Hrvey Weiss) و دکتر لویس لوین (Louis D. Levine) برای ارائه نظراتشان در پیش‌نویس اولیه این نوشتار، ابراز نماید.

کتاب‌نامه

- Alkim, U. Bahadir, 1969, *The Amanus Region in Turkey*, *Archaeology*, no.22, pp. 280-89.
- Arfa, Hassan, 1966, *The Kurds*, London, Oxford University Press.
- Balkan, Kemal, 1955, *Observations on the Chronological Problems of the Kārūm Kaniš*, *Türk Tarih Kurumu Yayınlarından*, VII Seri, no.28, Ankara, Türk Tarih Kurumu Basimevi.
- Barth, Feredrik, 1953, *Principles of Social Organization in Southern Kurdistan*, Oslo, Universitates Etnografiske Museum Bulletin, no.7.
- Barth, Feredrik, 1961, *Nomads of South Persia*, Oslo, Universitates Etnografiske Museum Bulletin, no.8.
- Barth, Feredrik, 1969, *Ethnic Groups and Boundaries (Editor)*, Boston, Little, Brown and Company.
- Bates, Daniel G., 1973, *Nomads and Farmers: A Study of the Yörük of South-eastern Turkey*, *Anthropological Papers*, no.52, Ann Arbor: Museum of Anthropology, University of Michigan.
- Binford, Lewis R., 1968, *Archaeological Perspectives: in the new perspectives in archaeology*, edited by Sally R. Binford and Lewis R. Binford, pp. 5-32, Chicago, Aldine Publishing Company.
- Binford, Lewis R. and Sally R. Binford, 1966, *A Preliminary Analysis of Functional Variability in the Mousterian of Levallois Facies*, *American Anthropologist*, no.68 (2), Part 2, pp. 238-95.
- Blunt, Lady Ann, 1879, *Bedouin Tribes of the Euphrates*, New York, Harper and Brothers.
- Bordes, Francois, 1961, *Mousterian Cultures in France*, *Science*, no.134, pp. 803-10.
- Brown, G.H, 1967, *Prehistoric Pottery from the Anti Taurus*, *Anatolian Studies*, no.17, pp. 123-64.
- Buckingham, J.S, 1827, *Travels in Alesopotamia*, London, Henry Colburn.
- Burney, Charles, 1958, *Eastern Anatolia in the Chalcolithic and Early Bronze Age*, *Anatolian Studies*, no.8, pp. 157-209.
- Charles, Henri, 1942, *La Sédentarisation entre Euphrate et Balik*, *Notes dèthni-sociologie*, Beirut.

- Childe, V. Gordon, 1956, *Piecing Together the Past*, New York, Frederick A. Praeger.
- Clarke, David L., 1968, *Analytical Archaeology*, London, Methuen and Company Ltd.
- Cooper, J. S., 1972, *Sumerian and Akkadian in Sumer and Akkad*, *Orientalia*, no.42, pp. 239-46.
- Delougaz, Pinhas, 1952, *Pottery from the Diyala Region*, Oriental Institute Publications, no.63, Chicago, University of Chicago Press.
- Dossin, Georges, 1950, *Archives Royales de Mari 1: Correspondance de Šamši-Addu*, Paris, Imprimerie Nationale.
- Draffkorn, Ann, 1959, *Hurrians and Hurrian at Alalah*, Unpublished Ph.D. dissertation, University of Pennsylvania.
- Emre, Kutlu, 1963, *The Pottery of the Assyrian Colony Period According to the Building Levels of the Kaniš Kārum*, *Anatolia*, no.7, pp. 87-99.
- Epstein, Claire, 1966, *Palestinian Bichrome Ware*, *Documenta et Monumenta Orientalis Antiqui* XII, Leiden, E. J. Brill.
- Finkestein, J. J., 1955, *Subartu and Subarians*, *Journal of Cuneiform Studies*, no.9, pp. 1-7.
- Forbes, R. J., 1964, *Studies in Ancient Technology*, Volume IX, Leiden, E. J. Brill.
- Gadd, C. J., 1940, *Tablets from Chagar Bazar and Tall Brak, 1937-1938*, *Iraq*, no.7, pp. 22-66.
- Gadd, C. J., 1965, *Hammurabi and the End of His Dynasty*, *Cambridge Ancient History*, rev. ed., fasc. 35.
- Garelli, Paul, 1963, *Les Assyriens en Cappadoce*, *Bibliothèque archéologique et historique de l'Institut français d'Archeologie d'Istanbul*, Vol.XIX, Paris, Librairie Adrien Maisonneuve.
- Gelb, Ignace J., 1944, *Hurrians and Subarians*, *Studies in Ancient Oriental Civilizations*, no.22, Chicago, University of Chicago Press.
- Goetze, Albrecht, 1953, *An Old Babylonian Itinerary*, *Journal of Cuneiform Studies*, no.7, pp. 51 -72.
- Gorenstein, Shirley, 1974, *Ethnicity in the Ancient Tarascan Empire*, Unpublished paper presented at the Annual Meeting of the American Anthropological Association, Mexico City.
- Great Britain, Naval Intelligence Division, 1943, *Syria*, *Geographical Handbook Series B. R.* 513.
- Great Britain, Naval Intelligence Division, 1944, *Iraq and the Persian Gulf*, *Geographical Handbook Series B. R.* 524.
- Gulick, John, 1969, *Village and City: Cultural Continuities in Twentieth Century Middle Eastern Cultures*, In *Middle Eastern Cities*, edited by Ira Lapidus, pp.122-153, Berkeley, University of California Press.
- Hallo, W. W., 1964, *The Road to Emar*, *Journal of Cuneiform Studies*, no.18, pp. 57-88.
- Hallo, W. W., 1971, *Gutium*, In *Reallexikon der Assyriologie und vorderasiatischen Archäologie*, pp. 708-20, Dritter Band, Neunte Lieferung. Berlin: Walter de Gruyter.
- Hallo, W. W., 1972, *The Date of the Fara Period: A Case Study in the Historiography of Early Mesopotamia*, *Orientalia*, no.42, pp. 228-38.
- Hamlin, Carol, 1971, *The Habur Ware Ceramic Assemblage of Northern Mesopotamia: An Analysis of its Distribution*, Unpublished Ph.D. dissertation, University of Pennsylvania.
- Hamlin, Carol, 1974, *The Early Second Millennium Ceramic Assemblage of Dinkha Tepe*, *Iran*, no.12, pp. 125-53.
- Hayes, William C., M. B. Rowton and Frank H. Stubbings, 1962, *Chronol-*

- ogy. *Egypt; Western Asia; Aegian Bronze Age*, Cambridge Ancient History, rev. ed., fasc. 4.
- Hole, Frank, 1961, *Chipped Stone Analysis and the Early Village-Farming Community*, Unpublished Ph.D. dissertation, University of Chicago.
- Hrouda, Barthel, 1957, *Die bemalte Keramik des zweiten Jalutausends in Nord-mesopotamien und Nordsyrien*, Istanbuler Forschungen, Band 19, Berlin, Verlag Gebr. Mann.
- Hrouda, Barthel, 1958, *Die Churriter als Problem archäologische Forschung*, Archeologia Geographica, no.7, pp. 14-19.
- Hrouda, Barthel, 1971, *Vorderasien I*, Munich, Verlag C. H. Beck.
- Irons, William G., 1965, *Livestock Raiding among Pastoralists: An Adaptive Interpretation*, Papers of the Michigan Academy of Science, Arts, and Letters, no.50, pp. 393-414.
- Irons, William and N. Dyson-Hudson (eds.), 1972, *Perspectives on Nomadism*, International Studies in Sociology and Social Anthropology, Vol.13, Leiden, E. 1. Brill.
- Al-Janabi, Kadhim, 1961, *The Excavations at Tell Shamlu* (in Arabic), Sumer, no.17, pp. 174-92.
- Kenyon, Kathleen M., 1966, *Amorites and Canaanites*, London, Oxford University Press.
- Kupper, Jean-Robert, 1957, *Les nomades en Mésopotamie au temps des rois de Mari*, Bibliothèque de la Faculté de Philosophie et Lettres de l'Université de Liege, Fasc. XCLII, Paris, Societe d'Édition "Les Belles Lettres."
- Kupper, Jean-Robert, 1963, *Northern Mesopotamia and Syria*, Cambridge Ancient History, rev. ed., fasc. 14.
- Laessøe, Jørgen, 1963, *Peoples of Ancient Assyria*, London, Routledge and Kegan Paul.
- Larsen, Mogens Trolle, 1974, *The Old Assyrian Colonies in Anatolia*, Journal of the American Oriental Society, no.94, pp. 468-75.
- Leblanc, Steven A. and Patty JO Watson, 1973, *A Comparative Statistical Analysis of Painted Pottery from Seven Halafian Sites*, Paleorient, Vol.1, pp. 119-33.
- Leach, Edmond R., 1940, *Social and Economic Organization of the Rowanduz Kurds*, London School of Economics Monographs on Social Anthropology, No. 3, London, Percy Lund, Humphries and Company Ltd.
- Leemans, W. F., 1960, *Foreign Trade in the Old Babylonian Period*, Studia et Documenta, Vol. 6. Leiden, E. J. Brill.
- Lees, Susan and Daniel G. Bates, n. d., *The Role of Exchange in Productive Specialization*, Unpublished manuscript.
- Lescot, Roger, 1938, *Enquête sur les yézidis de Syrie et du Djebel Sindjar*, L'Institut français de Damas, Mémoires, Tome 5, Beirut.
- Lestrangle, Guy, 1905, *The Lands of the Eastern Caliphate*, Reprinted by Frank Cass and Company Ltd., London, 1966.
- Lewy, Hildegard, 1964, *Notes on the Political Organization of Asia Minor at the Time of the Old Assyrian Texts*, *Orientalia* 33, pp. 181-98.
- Lewy, Hildegard, 1965, *Anatolia in the Old Assyrian Period*, Cambridge Ancient History, rev. ed., fasc. 40.
- Lewy, Hildegard, 1966, *Assyria c. 2600-1816*, Cambridge Ancient History, rev. ed., fasc. 53.
- Luke, John Tracy, 1965, *Pastoralism and Politics in the Mari Period*, Unpublished Ph.D. dissertation, University of Michigan.
- Mallowan, M. E. L., 1936, *The Excavations at Tall Chagar Bazar, Iraq*, Vol.3, pp. 1-86.
- Mallowan, M. E. L., 1937, *The Excavations at Tall Chagar Bazar and an Survey*

- of the Habur Region, Second Campaign, 1936, Iraq, Vol.4, pp. 91-177.
- Mallowan, M. E. L., 1947, *Excavations at Brak and Chagar Bazar*, Iraq, Vol.9, pp. 1-259.
- Mallowan, M. E. L., 1956, *Twenty-five Years of Mesopotamian Discovery*, London, The British School of Archaeology in Iraq.
- Maxwell-Hyslop, R., J., DU PLAT TAYLOR, M. V. SETON-WILLIAMS, AND J. D'A. WAECHTER, 1942, *An Archaeological Survey of the Plain of Jabbul*, 1939, Palestine Exploration Quarterly (1942), pp. 8-40.
- Minorsky, V., 1932, *Ushnu*, In The Encyclopedia of Islam, Vol. 4 (1st ed.), pp. 1049-50. Leiden, E. 1. Brill.
- Muhly, James, 1973, *Copper and Tin*, Transactions of the Connecticut Academy of Arts and Sciences 48, 155-535, New Haven.
- Munn-Rankin, J. M., 1956, *Diplomacy in Western Asia in the Early Second Millennium B.C.*, Iraq, Vol.18, pp. 68-110.
- Musil, Alois, 1928, *The Manners and Customs of the Rwala Bedouins*, Oriental Explorations and Studies, No.6, London, American Geographic Society.
- Oates, David, 1968, *Studies in the Ancient History of Northern Iraq*, London, Oxford University Press.
- Oates, David, 1970, *The Excavations at Tell al Rimah*, 1968, Iraq, Vol.32, pp. 1-26.
- Oates, David, 1972, *The Excavations at Tell al Rimah*, 1971, Iraq, Vol.34, pp. 77-86.
- Oates, Joan, 1960, *Ur and Eridu, the prehistory*, Iraq, Vol.22, pp. 32-50.
- Oppenheim, A. Leo, 1969, *Mesopotamia-Land of Many Cities*, In Middle Eastern Cities, edited by Ira Lapidus, pp. 3-18, Berkeley, University of California Press.
- Orlin, Louis L., 1970, *Assyrian Colonies in Cappadocia*, The Hague, Mouton.
- Özgüç, Tahsin, 1959, *Kültepe-Kaniš, New Researches at the Center of the Assyrian Trade Colonies*, Türk Tarih Kurumu Yayınlarından 5, Seri No. 19, Ankara: Türk Tarih Kurumu Basimevi.
- Parrot, André, 1956, *Le Temple d'Ishtar, Mission Archéologique de Mari*, Tome 1, Institut français d'Archeologie de Beyrouth, Bibliotheque archéologique et historique, Tome 65, Paris, Librairie Orientaliste Paul Geuthner.
- Parrot, André, 1959, *Le Palais. Mission Archéologique de Mari*, Tome II, Institut français d'Archeologie de Beyrouth, Bibliothèque archéologique et historique, Tome 70, Paris, Librairie Orientaliste Paul Geuthner.
- Perkins, Ann L., 1954, *The Relative Chronology of Mesopotamia*, In Relative Chronologies in Old World Archaeology, edited by Robert W. Ehrich, pp. 42-55, Chicago, University of Chicago Press.
- Porada, Edith, 1965, *The Relative Chronology of Mesopotamia*, Part I, In Chronologies in Old World Archaeology, edited by Robert W. Ehrich, pp. 133-200, Chicago, University of Chicago Press.
- Raswan, Carl R, 1930, *Tribal Areas and Migration Lines of the North Arabian Beduins*, The Geographical Review 20, pp. 494-502.
- Reade, Julian E, 1968, *Tell Taya (1967): Summary Report*, Iraq, Vol.30, pp. 234-64.
- Reade, Julian E, 1973, *Tell Taya (1972-73): Summary Report*, Iraq, Vol.35, pp. 155-87.
- Rowton, Michael B., 1972, *Autonomy and Nomadism in Western Asia*, *Orientalia*, Vol.42, pp. 247-58.
- Rowton, Michael B., 1973, *Enclosed Nomadism*, *Journal of the Economic and Social History of the orient* 17, pp. 1-30.

- Rowton, Michael B., 1974, *Urban Autonomy in a Nomadic Environment*, Journal of Near Eastern Studies 32, pp. 201-15.
- Sasson, Jack M., 1969, *The Military Establishments at Mari*, Studia Pohl 3, Rome, Pontifical Biblical Institute.
- Speiser, Ephraim A., 1933, *The Pottery of Tell Billa*, The Museum Journal 23, pp. 249-83.
- Speiser, Ephraim A., 1933b, *Ethnic Movements in the Near East in the Second Millennium B. C.*, Publications of the American Schools of Oriental Research, Offprint Series, No: 1, Philadelphia, J. H. Furst Company.
- Speiser, Ephraim A., 1948, *Hurrians and Subarians*, Journal of the American Oriental Society 68, pp. 1-13.
- Starr, R. F. S., 1938, *Nuzi, Harvard-Radcliffe Fine Arts Series*, Cambridge, Harvard University Press.
- Sweet, Louise, 1960, *Tell Toqaan: A Syrian Village*, Museum of Anthropology, Anthropological Papers No. 14, Ann Arbor, University of Michigan.
- Sweet, Louise, 1965, *Camel raiding of North Arabian Bedouin: A mechanism of ecological adaptation*, American Anthropologist 67, pp. 1132-50.
- Sykes, Mark, 1908, *The Kurdish Tribes of the Ottoman Empire*, Journal of the Royal Anthropological Institute 11, pp. 451-86.
- Thomas, Homer L., 1967, *Near Eastern, Mediterranean and European Chronology*, Studies in Mediterranean Archaeology, vol.17, pp. 1-2.
- Lund.
- Van Liere, W. J., 1960/61, *Observations on the Quaternary of Syria*, Rijksdienst voor het Oudheidkundig Bodemonderzoek, Berichten, Jg. 10/11, pp. 7-60, Netherlands.
- Weiss, Harvey, and T. Cuyler Young, JR., 1975, *The Merchants of Susa: Godin V and Plateau-Lowland Relations in the Late Fourth Millennium B.C.*, Iran 13, pp. 1-17.
- Welker, Marian, 1948, *The Painted Pottery of the Near East in the Second Millennium B.C. and its Chronological Background*, Transactions of the American Philosophical Society, n.s., Vol. 38, Part 2, pp. 185-65, Philadelphia.
- Wertime, Theodore A., 1968, *In Search of Anaku*, Mid East 8, pp. 10-20.
- Wooley, C. Leonard, 1955, *Alalakh*, Report of the Research Committee of the Society of Antiquaries of London, No. 18, Oxford, Oxford University Press.
- Wright, Gary A., 1969, *Obsidian Analyses and Prehistoric Near Eastern Trade: 7500 to 3500 B. C.*, Museum of Anthropology, Anthropological Papers No. 37, Ann Arbor, University of Michigan.
- Young, T. Cuyler, JR., 1967, *The Iranian Migration in to the Zagros*, Iran, Vol.5, pp. 11-34.
- Young, T. Cuyler, JR., and Louis D. Levine, 1974, *Excavations of the Godin Project: Second Progress Report*, Art and Archaeology Occasional Paper 26, Toronto, Royal Ontario Museum.

“Contents”

Article

| | |
|--|-----|
| The Bronze Statue of a Lion of the Achaemenid Period from Fareghan, Hajiabad, Hormozgan Mehdi Rahbar & Mehdi Khalili | 4 |
| On the Development of Sasanian Seals and Sealing Practice: A Mesopotamian Approach Nils C. Ritter, Persian Translated by Zahra Fallahi & Reza Mehrabi | 12 |
| A Himyarite Diplomatic Mission to the Sasanian Court of Bahram II depicted at Bishapur Bruno Overlaet, Persian Translated by Niknam Najib | 25 |
| Bronze Vessels of the Sassanid Period in Sarpol-e zahab, Kermanshah Sajjad Alibeigi | 32 |
| Alternating like Patterns in Motifs of Gonbad-e Kabood of Maragheh Dariush Ahmadi | 37 |
| The Urbanization of Rayy in the Seljuq Period R. Rante & . Di Pasquale, Persian Translated by Mohsen Saadati | 52 |
| Ritual and Burial Method of the Tribes of the West of the Central Zagros Ali Nourallhi | 69 |
| Pots and Peoples Karol Cramer, Persian Translated by Mojtaba Charmchian & Hamzeh Kheradmand | 104 |

Memorandum

| | |
|--------------------|-----|
| Firouz Bagherzadeh | 135 |
|--------------------|-----|

Obituary

| | |
|---|-----|
| Hasan Talaei, Javad Ghandgar, Sadegh Malek Shahmirzadi, Wolfram Kleiss, Michele Casanova Arshak Irvanian | 145 |
|---|-----|

Critique and Book Review

| | |
|--|-----|
| The Oxford Handbook Of Islamic Archaeology Hosein Sabri | 147 |
|--|-----|

Report

| | |
|--|-----|
| 18 th Annual Symposium on Iranian Archaeology | 153 |
|--|-----|



ایران ورجاوند

○ ○ ○ ○ ○
| Iran-e Varjavand (Glorious Persia) |
| Persian Journal Of Iranain Studies |
| Vol. 4, No.6, Spring & Summer 2021 |

Concessionaire, Manager in Charge
and Editor-in-chief:


| Dr. Shahin Aryamanesh |

Managing Editor: **Houshang Rostami**

 Tehran, Iran, Post box: 14515-569

 www.iranvarjavand.ir

 Iranvarjavand@hotmail.com

 +98 9395969466

The figure is a Sasanian king, identified by his crown
as either Shapur II or Bahram V, from Iraq, Kish,
© The Field Museum of Natural History

All rights reserved. No part of this publica-
tion may be reproduced, stored in a retrieval
system or transmitted in any form or by any
means, electronic, mechanical, photocopying,
recording or otherwise, without prior permis-
sion in writing, form the publisher.

With Contributions by

| Tisaphemes Archaeological Research Group |





Persian Journal of Iranian Studies / Vol. 4 / No. 6 / Spring & Summer 2021



ایران
ورجاوند

Iran-e Varjavand
(Glorious Persia)

- ◆ Pots and Peoples
- ◆ The Urbanization of Rayy in the Seljuq Period
- ◆ Ritual and Burial Method of the Tribes of the West of the Central Zagros
- ◆ Alternating like Patterns in Motifs of Gonbad-e Kabood of Maragheh
- ◆ Bronze Vessels of the Sassanid Period in Sarpol-e zahab, Kermanshah
- ◆ On the Development of Sasanian Seals and Sealing Practice: A Mesopotamian Approach
- ◆ A Himyarite Diplomatic Mission to the Sasanian Court of Bahram II depicted at Bishapur
- ◆ The Bronze Statue of a Lion of the Achaemenid Period from Fareghan, Hajiabad, Hormozgan